

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

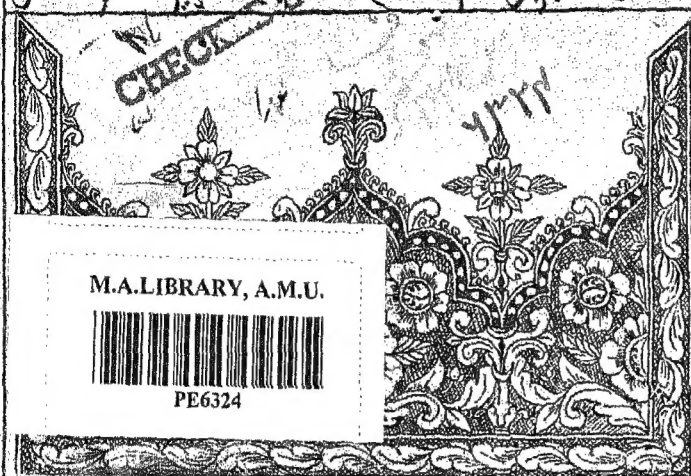
منت خازن افروزان که کتابت آن را حضرت مولانا سید صاحب دین شریف فیض سرمدی اعمی



سب کلمه از ابن الدوله وزير الملک المجر علی بن افضا بهار وصول جنگ ام اقباله

طبع بمطبعه کماله زویر طبع یوسید

و جاهدوا في الله حق الجهاد من بعده ثم
 السلام من الملك الوهاب
 السلام على اهل الجنة
 والصفاء البررة الكرام
 الذين يحسون الدين و
 لا سامع وعجوبهم
 الكفرة اليام خصومنا و
 على شيخنا وسيدنا و
 صاحبنا و مرشدنا امام
 الملة والدين و خليفة
 باليتين السيف المهند
 السيد احمد
 عجد دماثة ثالث عشر
 عند من اختاره و رغبه



بسم الله الرحمن الرحيم

احمد لله الذي لا اله الا هو المحمود في كل حين وادان وكل الحمد و
 الجاهل والمجود منسوبون اليه بلاك اقامه الدليل والبرهان وكل
 كل منطق اهل التصوير والتصديق وانما نواذوى الحاشية البالغة
 والبيان من اصناف الحيوان والاملاك والانس والجان واصلى
 واسلم على احمد الذي بشر ابن البتول به بظهر يدي غا تم
 فص النبوة والرسالة نبى السيف الذي هو فارس مضمار الهتداء
 ومنفذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والكرامة و باق ملة
 ودينه الى يوم القيمة فطوبى لنبى السيف ان سل سيفه اخرج
 المشركين عن جزيرة العرب بعدد ما على الله واصحابه كانوا حزب الله

٢
 عبد الله في الدنيا باعطي
 في الآخرة ما وده استم
 في الآخرة ما وده استم
 اللهم احسنه في رقبتي
 وخير به برحمتك يا
 رحيم الرحمن خبير
 بالله سبحانه وتعالى
 لا اله الا هو
 قلة وبالصلوات
 الفاروق وذو النورين
 والبرقى عنه والتمنا
 محمد وآل بيته
 على هذه الشهادة فجي
 وعليها موت وعليها نيلت
 يوم القيمة ان شاء الله تعالى

در کتب مسانده که در این کتاب
 بیان شده است که در این کتاب
 در کتب مسانده که در این کتاب
 بیان شده است که در این کتاب

<p>یکی از آنی دوسته فصل خواند یکی را ز گفتی ز علم نجوم یکی علم طب را بیان ساختی ز علم حدیث و تفسیر نیز یکی زان را اخلاق گوهر خواند یکی علم تاریخ میسر و نقل ز زهد و رفاق آن یکا آغاز کرد یکی نکته از علم تسخیر گفت شنید شاه گفت اے خرد پروان اگر آن شکلی حاصل نماید کس بگفتند کای شاه عالی جناب بفرمود میخواست اہم اے بخردان یکی گفت یک قلعه بس بلند یکی گفت اے شاه کشور کشا یکی گفت شهر نو آباد کن شنید شاه چو شنید از ایشان جواب گرفتیم که یکجا اگر ساختم +</p>	<p>ز علم ریاضی و اگر حرف راند که این وقت سعادت و آن وقت شوم ز قانون او رایت افزا حتی ادیبے بیان کرد بسیار چیز سخن بین که تا عیش اعظم برانند کرد عورت آموذ میگشت عقل در سے از تصوف و گریز کرد دیگر نسخه چند ز اکیر گفت فراست یک مشکل اما گران زمین مال و دولت بر باید بیست بگو زد و دتا باز گویم جواب که نامم بمال بود جاوران بنام خودش سازای پوشند بنا کن پل و چاه و محان سرا یکی گفت مان داد کن داد کن بفرمود کاین جمله دیدم خراب چه سودار نه هر جا به پیرا ختم</p>
---	--

دوسته نامزدین که در این کتاب
 بیان شده است که در این کتاب
 در کتب مسانده که در این کتاب
 بیان شده است که در این کتاب

[illegible]

چو در محفل شاه سفت این گھر
نمودند یکبار بروئے شار
ہزار آفرین بر چنین گفت
ازین قصہ حصہ خویش گیر
بہ بین فرق بسیار گزنجودی
درین ذکر از اہل بیت رسول
صلہ زود بخش از پئے باغبان
یکے عرض بہذیر اے نامدار
وہی بخش وزر خیم آزاد کن
تو لو اب را خورم و کامیاب
سپس کن بجال منس مہربان
گھر پاشی خویش آغاز کن

ایاز خسر دهند والا گنبد
گهر باس احسنت از هر کنار
شهنشتر شادی چو گل گل شکفت
الا اسے خرو بند روشن ضمیر
ز شهنامه تا محسن احمدی
دران ذکر اہل طسوم و جہول
چو زین باغ نامست بود در جهان
ازین داعی الخیر و خدمت گذار
بہ بخش آنچه بخشی دلم شاد کن
آہی بود تا آہی کتاب
مداری بفضل خودش جاودان
علی محسن احمدی باز کن

چون پایہ مدوح ار چند نبات بلند است و تشنگان صافی در ومان دریا
نوش را تسلی بدین چند ابیات شنوی میسر شد بر اے سیرابی ایشان بدقتیر
فواره خامه یک قصیده مصنوعه بصفت تو شیخ که معنی درجہ مدوح از سہ موجہ
مصرعش ہے بر آید ستمخان را غریق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین
بر رویہ بحر رسالہ یکشاید و آن نیست

یک کلاهش برانداخته هزار
 کوه سوزش همسر کرم و لیام
 مرغ عاشق هم صفار و یک
 دانه درازان مست کجا
 را غلظت هر مغمی و در نیدار
 زود در فتنها ببالم باز
 نوبت فداوت گرفته زاده کار
 پلوا وایه دل افروزی
 پلوشین پاکوری ده همه کار

شتم از عدل و خفا و پند
 سرش بپند کرد و زردار
 تیغ او می برد سر اشرار
 خصم او را درین لیل افراخت
 از دوش ناخن زد دست قضا
 از پستان بر دودست او زد بار
 کف در میانوالی او اینک

<p>روز خوش چونانیدم بنظر آتش انداز خانان و نا لب او چشمه ز آب زلال دست بردل از و نهاد خرد وه چه قدش تمام آفت سرو لطف او هست مایه اقبال هر روز نقش بسان ماریا می خراش بنواز و میدانم سر و سر کرده عقول نفوس کرش کرده حک ز تحت خاک یاد حاتم بهد او نه کنی نام بخل از جهان شده هت نمان پاسبانش باه گفت محسب روز زرش بوند مدحت گر وعده از بخشش و سخاوت او رنگ گل از رخس پریده مگر آستین هاست هر دو کان عطا</p>	<p>ریزم از دیده خون بلبل و نهار از ستمگاریش اجل بیکار لال مانم بوصفش از گفتار دل از دوست شسته از همه کار وه چه رویش تمام رشک بهار لازم قهر او بود او بار هرگز از دودم زار و نزار مگر او با ایسر من شده یار ستم فر از اجله امصاره کلمات لسیاست از ایشار یار من این سخن بخاطر دار نشتر تا میکند زر و دینار پی حفظش بریده خواب بسیار رستم و زال گویزه گذار واهی و یلاکسان رودنی آزار رفت خلقش بجانب گلزار آستانهاش مرکز انخیار</p>
--	---

خجسته است از پی صفای
 پیش رخ پر کج چشم بپوش
 پر بود نقش از زبان دیار
 آیدش بگرد و دوری
 آید و اسعاج و انبار
 یاز نضای و انانی
 یاس و امید اسج از نثر
 شغل او در علم و کارش
 شب در روزین بجلان بود
 مفلس ازادی بفضل عجم
 یایه عیش در هم و دینار
 فلک بهاه تو ز غم و شرف
 ناخ از انشاق و زاد دار
 لاله گفتی که بوقت سول

ب دوست تو هر دو گویم بار
 سایل از فیض تو بپوش
 شش تاخته برده ز بیدار
 است و زرد چهره دار
 اسه خوار و زده دست و دندان
 نام پاک تو آید و زبان
 فزاید است نغمه یار

بن سید محمد پیری بن سید علیم الله نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد عظیم
 بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
 سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
 قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
 بن سید قطب الدین کریمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسیٰ
 بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبداللہ بن
 سید محمد ثانی بن سید عبداللہ الاشر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید
 عبداللہ محض بن سید حسن مشن بن سید حسن مجتبیٰ بن علی مرتضیٰ رضویان الله
 تعالیٰ علیہم اجمعین ولادت با سعادت حضرت سید المجاہدین در
 شہر صفہ بعد گذشتن یک ہزار دو صد سال در سنہ اول قرن ثالث عشر از ہجرت
 اخیر البشیر صلی اللہ تعالیٰ وآلہ وسلم در قصبہ رای بریلی سرکار مالک پور رمضان
 صوبہ الہ آباد واقع گردیدہ و چون سن شریف حضرت ایشان چہار سال و چہا
 ماہ و چہار یوم رسیدہ موافق معمول شرفا رہند والد ہر گوار ایشان معلوم سپردہ
 بکتاب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال تعلیم و ستاذ خود و بیچکاری
 تن نمیدادند و بیچ رغبت نداشتند و ہر چند کہ استاد ایشان در بارہ تعلیم
 جد و جهد بلیغ بکار می برد افری بران مرتب نمی شد و در آوان طفلی اثر
 ہر اثابت کہ از نبی الامی حضرت حق تعالیٰ کہ در جبلت شریف و دلیت

کہ سید ابیہم دیدیم
 اسحاق بن ادران بزرگ
 آنحضرت را بر اسطون
 خواند تا یکدیگر نمودند
 ہوادہ والد ابجدی
 محمد فان قدس سرہ
 سید نمودند کہ سالہ ایشان
 ۱۲
 بخدا یاد گذشت کہ در
 او انجمن سخن و اولی
 دانست بطور خواہار
 پاک نظامی سفید
 و چون بس نیز و بلوغ
 رسیدہ بظہر خلایق
 کہ عیال اللہ اند و در جم
 در بارہ ضحاک و اطفال
 از طرف دارا ذال و ثیمان
 بدو وقت و حال از ایشان
 بنوعی بطور سبکہ کہ بزرگ
 رضا پستان آنکشتند
 بیان می نمودند شام
 و گاہ در شہر شام
 در شان خصوصاً پیوستہ

بنامہ بود روز بروز
 ظهور نمود تا کہ بکارت
 سال در یکشنبہ
 بنامہ بود روز بروز
 ظهور نمود تا کہ بکارت
 سال در یکشنبہ

ایشان از اول سفر
 از عجب و فضل و خدایند
 منصفین بزرگ دنیا
 پیغمبر بودند و میکشیدند
 یاران و بود با وجود سید
 الحارثین و امام العافین
 و فقیه المتقین قدس طار
 با تئیم شرفنا
 عبد العزیز ز غنیت

از ان پس رئیس محب السادات مذکور را از والی لکنئو پیر و انگلی نگه داشت
 صدر سوار جدید نا فذ گردید با شماع اینجگر شلا شیان روزگار قریب هزار
 سوار درست بی راق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظ
 و جابست سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین دهس
 یک اسامی سوار حصه افتاد و بهمن و تیره رسیدی دو اسامی سوار بجمعه
 حضرت ایشان افتاد و بود اید این معنی برادران و عزیزان را محروم داشت
 و بعنایت این زدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
 نداشتند فی سبیل الله با آنها هر دو اسامی دادند رئیس مذکور با شماع
 این معنی هر گونه حضرت ایشان را امیدوار ساخت درین ضمن والی لکنئو
 را سفر برای سیر و شکار بطرف کوهسار رود داد حضرت ایشان نیز رفقت
 والی موصوت را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر سواران
 که در رفقت حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته
 درین سفر هم آنحضرت حاملی اقبال رفقا بنحویکه از خروج وطن بر خود اختیار
 کرده بودند سرخی و اجزاد داشتند و ذره هم فرو گذاشت نکردند مدت سه
 ماه درین سفر ماندیم چه صحرا بیابان و فاقه کشتی و صعوبت سرما و گرما یک جبه
 بوصول نیامد و رئیس مذکور در نیت مسطور در آری و نعم و امر و زور
 فردا چون دیگان که اطفال را با طایف احمیل میارند میفرست و حضرت

عبد العزیز ز غنیت
 عیسی بن دینچه ایات الله
 انطیاسی و یارانش
 بی بی و بی بی و بی بی
 دارا عرض نموده است

۱۵

بالوده با متفق شده
 از بیخاستن و بی اختیار
 کتید و بیعت آن سالک
 و سالک تقوی را که نوبه
 ان الذین یباعون الله در

ایمانی و آلائی نهاسه
 ربانی در کلان دوست
 یاری از بخت خود
 تصویر دیده از دست
 ندید و بهماره این
 نیست لسان الغیب طایف
 بی ازنی جمیع یاران
 فاطمه شده که در خانه

سیدین خیر و نیکوکاران
 این بزرگواران در میان
 حاجت و حاجت فرمودند
 سیدین بزرگواران را
 بر سر دم گرفته اند
 بر سر دم گرفته اند
 بر سر دم گرفته اند

آنکه شبش بقا که گذشت بود و بطبع شکم سیری باجرت بگریتم اول از آن و لغزش
 کنان و گریان و پریشان قدم به راه می نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
 شد و حالت حال و دیده به اختیار انگبار گریده گفت ای جوان این حال ضعیف
 را چه بظلم و تعدی گرفتی از خدائی ترسی گفتم که من او را تعدی نگرفته ام بلکه
 باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان با و متوجه شده تفتیش
 حالش فرمودند اجیر گریان شده به عرض رسانید که دیشب فاقد مردم و ام و ز
 بنا چاری این بار بر سر برداشتم حضرت رو به من آورده بعد تضرع و زاری
 فرمودند که اجرت این اجیر گری را ادا کن و الا منظر قهر حق باش من فی الفور
 چند فلوس بیاورده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بپستی فرمودند
 که بخاطر این چند سکه زیر درختی که نمایانست بنشین و راحت گزین و نفس است
 کن بجز دشمنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختی پشتم و بجز
 نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را بخت
 اجازت فراموشا ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
 گفتم که ای جوان سیاسی صاحبین بر چهره تو هویدا است و آثنا عقل و کیاست
 از گفتار و کردار ت پیدا است عجب از شما این سخن که بکلم آن از اطفال غورو
 سال مکنون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی حق و
 دق که از دیدن آن دل رستم شوق میشود جز من و تو دیگر نیست از منزل

حالی من بزرگواران را
 باش فرمودند بزرگواران را
 بوجوب گفته ایشان عمل
 نموده اجیران بزرگواران
 درین شهر بزرگواران

شب منزل رسیدم بنیت
 احوال بجز حضرت پند
 اسادات بسوی ایشان
 و مفاد آیت شریفه
 انی مصلحی الی منی
 در اول سیم کلام رسیدم

بود از ایشان بوقوع آمد
 چون ببلده دارالخلافه
 درین شهر بزرگواران
 درین شهر بزرگواران
 درین شهر بزرگواران
 درین شهر بزرگواران
 درین شهر بزرگواران
 درین شهر بزرگواران

که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز

در جنبه تعالی هستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشرف یافتند و چه
 فرمودند از راسته بریلی متعلقه لکنوا ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات آن
 مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالانعمان مطلع هستید گفتند
 اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز
 مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طول
 بر خود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
 او تعالی جل شانہ اینجار رسیدم فرمودند که پوراست پدری و مادری شما اگر
 فضل خدا شامل حال است نایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید
 صاحب را در سجده اکبر آبادی که سکن برادرم مولوی عبدالقادر است
 دست ایشان بدست نامبرده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عند اللہ
 بفضل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش حضور رکند حضرت
 ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد سطور منزل گزیده بعد از انقضای چند
 ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب ستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته
 در طرق ثنائیه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه و مستقده و متفیض گشتند و
 در سینه بست و دوم بعد در یک هزار و دویست و بیست و دو سال این سعادت
 عظمی و عطیة کبری بحضرت ایشان دست داد و در اول جلسه که حضرت امام المحدثین
 بحضرت سید المجاہدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف است

در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است

۱۸
 آنقدر که از تشرف
 سید از دروازه تحقیق
 این آیت کبری
 و آن من شئ
 بجهان و کائنات
 تسبیح هم سوال کرد

حضرت چندین شب در آن
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است
 در مقام بطور مجاز
 که عبارت از اجازت است

با این بود بگذشت
 قوتی از حق نوز
 که صاحب اصحاب رسول
 صلی الله علیه و آله
 در صحابه و پیروان بسیار
 می یابند که مال دنیا را
 فرمودند که اسیرم
 بود فرمودند که اسیرم
 اگر عوام اصحاب را که یکدیگر

و توجه از آن جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام و جرات
 برگزیده کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماع است
 که اصل اصول دین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینها تمهید و ارشاد
 فرمایند شاید آنوقت که هیچ انکار در جبهه قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
 بر آید تعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب امام احمدین سید المجاهدین
 را در آغوش شریف خود دایر داشته و تقبیل خساره و پیشانی شریف نموده
 بشارت دادند که بروا سه فرزند از چند ولایت انبیاء حضرت ایزد متعال
 بانعام و افضال خویش بر تو ارزانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام
 احمدین ملحق و مضروب داشته اند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیاء
 بر انبیاء چیست فرمودند که انموذجی از بسیار رشته نمونه از خردوار اینکه اول
 بداند که ولایت مطلق سافج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان
 خویش را از سایر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزیند و اثر برگزیدگی
 آنست که محبت الله تعالی در جبهه قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
 که اولاً از دنیا و مافیها اعراض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
 او اصلاً و مطلقاً محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویا
 قربت الهی و تمتعی مریضیات او سبانه نوعی منهک و مشغول و مشغوف شود
 که عوام الناس او را محنون و دیوانه پندارند از اینجا است که شخصی از تبع

در اسلام رسیدن ضلالت
 اینوقت سید بنیافت
 می گفتند که اینها دیوانه گانند
 که از طریق عقل و دینشیری
 بیگانه و مخوف و نامانند
 نهی الله عنهم و انما
 می دیدند بلاشبکه کانفر
 منافق سید نشاندگی
 بجاوب سلام ایشان نمی
 کشادند پس صاحب ولایت
 علی مجاهد نفس و ضلالت
 قیام گرفت و اهل نفس از
 ضلالت مجربین و منافقین
 بجاوب آیت و اذخالتهم
 مشغول و مشغوف باشند
 از آنرا که گشته اند از
 و غیب الکار و از غیب
 او باشد تا انفس و قیام

لافق در بیان ولایت انبیاء و اولیاء

و جابج مومنین رسیده
 ابواب غنم و نذر کفایت
 نماید اگر چه ابل مجلس
 بیاعت او مستوجب باشد
 و این را در اصطلاح ضعیف
 قریب الفریض خوانند
 و نیز در القرآن باشد
 این مرتبه را از جمیع مراتب

ولایت اعلیٰ و افضل
 ذلک فضل الله یؤتی
 من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم بعد احکام
 الفطیم بعد احکام
 بیات انجام المومنین
 بعد المجاہدین تاکید

القرآن باشد و باطلح صوفیه صافیہ رحمۃ اللہ علیہم این اعمال را
 قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در حدز قلب او محبت آتی چنان
 جائے گیرد و منزل گزیند کہ اثر ایشان کہ مفاد آیت کریمہ لن تنالوا البر
 حتی تنفقوا مما تحبون و سجات مرضیات ابرار کہ در شان انبیا
 علیہم السلام کہ مفاد آیت شریفہ و انهم عندنا لمن المصطفین
 الا انما کما شرح آن در دیگر آیت کریمہ و لکن البر من امن بالله
 و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النبیین و اتی المال علی العباد
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی
 الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعہدہم
 اذا عاہدو و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین
 الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون بحال
 تفسیر تفصیل بیان فرمودہ اند در صورت و معنی آن شخصے جلوه شہودیہ
 و شہوس و ہر در این خصائل حمیدہ و سجا یاسے پسندیدہ بالکل یاز
 ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و ہموارہ
 در سد ہدایت خلق و نصایح بحرین و فاسقین و اجراسے و اقامت
 فرایض اللہ و احیاء سنن انبیاء و المسلمین صلوة اللہ علیہم
 اجمعین و مجاہدہ با کفار و تادیب اشرار و تغذیر گنہگار و اکثر در مجاہد

تمام و تقدیر الا کلام اشارہ
 فرمودند کہ بحال سکونت
 خود رفتہ اقامت گزینند
 و این اشغالہا کہ تعلیم کردہ
 ام بعد صلوة خمسہ سر کردہ
 و مشغول باشند خصوصاً
 بعد نماز فجر و عصر در تحصیل

و تہلیل و در زشتی
 و اثبات و توجہ قلب و
 لوح بعلوم
 و احوال و فرائض و مجاہد
 قاضی المجاہات پیچیدہ
 تصور و تفہیم
 فرمودہ و اعلا و اشارہ
 کہ فرمودہ اند و تاکید
 کلام تعلیم کردہ و تاکید

باین اعمال در آیت کریمه و سبوح بحد سربك قبل طلوع الشمس و قبل
 الغروب همین اعمال رفته و باید که بجای و تمامی خود را بحضرت حق بسیاری
 و چشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت حافظ شیراز کار بند بیست
 چوبیبریا لگ عشقت بمی حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

و در بیت دیگر که فرموده بیت
 گویست که همه سال می پرستی کن ست ماه میخوردند ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام تبطویل می انجامد
 گذشته شد پس بموجب فرموده امام المحدثین عمل نموده باشغال اعمال
 مذکوره الصدر موقوف و مشغول بودند درین بابین بست و یکم ماه مبارک
 رمضان رسید آنروز حضرت سیدالمرادین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد
 شده سروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب و در جواب
 لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند
 که ای فرزند دلبنده نجید در احیاء لیا لی ماضیه معمول داشتی با حیا و لیا لیه
 مستقبله ماومت دار و از بیداری شب چه یکشاید و از جستجو چه آید پاسبانان
 اکثر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان نصفته است
 همواره محروم و بے نصیب می مانند و اگر بر تو فضل خداوندیست اگر خفته
 باشی چون بخت بیدار کنند و شاید مقصود بکثرت نمنند سیدالمرادین فرمودند

علی الموم افتر بیت می
 نموده حضرت در آن ایام
 ایشان استند علیه بیت
 تا آنکه شخصی بجانب حضرت
 دوپا ناسه و پا فرام داد
 که از این چنین داده ام
 حضرت ایشان که در آن روز
 در بیج بود پیش روی

و کسوت عبارت فیض اشارت آن از بهر و خلیفه راشدین جناب موصوف
 است در خاتمه کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رساله بجلوه ظهور
 می در آمد که اول و افضل آن معاملات این است که حضرت ایشان جناب
 رسالت تاب را صلوة الله وسلامه علیه در شام دیدند که آن جناب سه
 خرماد بست مبارک حضرت ایشان را غور انیدند بوضعیکه یک یک خرماد بست
 مبارک خود گرفته در دهن ایشان می نهادند بعد از آن که بیدار شدند از آن
 رویه حقه اثر ظاهر و با بریانفتند و همین واقعه ابتداء سلوک طریق نبوت
 حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت تاب علی مرتضی کرم الله وجهه
 و جناب سیده النصار فاطمة الزهراء رضی الله عنهما را خواب دیدند پس جناب
 علی مرتضی ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب
 شست و شو کردند شل شست و شو کردن آباء و اطفال خود را و جناب
 فاطمة الزهراء لباسی فاخره بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس
 بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و عنایت
 ازلی که در ازل الازل کنون بود بر منصفه ظهور و عنایت رحمانی و تربیت
 یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و رونق
 مشکافره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست
 ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفته و چیز پیرا را از امور قدسیه که پس رفیع

که در بنابر علیه شمس آن
 آن شخص را هم قبول نمودند
 الحاح که در هفت ایشان
 بان شخص فرمودند که یک
 دور و زو قف باید کرد
 بعد از آن هر یک مبارک
 ۲۴
 وقت خوابیدند و چون
 خواب بیدار شدند ایشان
 بنا بر استخار و استیذان
 بجانب حق توجع شدند
 بعضی خود را که نبیه
 از بندگان توانستند

از بندگان توانستند
 بکنند که بیت بن نایه
 و دوست مرا گرفته و دیگر
 درین عالم دست کسی
 میگیرد و اوصاف ترا بگوید
 خوارات و خجالت
 بی دران سالک خلیفه
 است از انظر حکم که
 چه که بدست او بیت

این نامه که در غایت کمال است
از حکیم و زبیدی از غایت کمال است
موسوم بنظر العجائب و عجایب
الاسم خندان و خندان
که در کمال از غایت کمال است

خواهد کرد و گویند که ما باشد هر یک را کفایت خواهد کرد و فتم عبارت الکتاب
بلفظه بعد ظهور این واقعات مذکور حضرت سید المجاهدین میفرمودند که هرگاه
در عالم مراقبه و معامله بروج پرفتوح مشایخ دینی متوجه میگشتم خود را برابر
اکمل افضل می یافتم تا آنکه روزی بروج پرفتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمة الله علیه متوجه شدم و دیدم که چتر از نور مقدس بر سر آن
خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر همان طور بر سر من نمودار گردید
شرمناک در بحر تحیر قنادم و تا این معامله معکوسه که خود را کمترین از مردان
آنحضرت می شمردم مشهود من نگردد فی الفور چشمم و اگر دم و بخت امت امام الحائزین
رسیده نبندی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت
در جواب فرحان و خندان فرمودند که اسے فرزند آن آثار ولایت نبوت پیوسته
است هنوز نشسته از خروار و قطره از انان بجز ناپیدا کنار بر تو از زانی داشته
اند همچنین آثار هزاران هزار بر تو ظاهر و باهرند نیست و ظل ظلیل آن صاحب
کمال بالواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاهده مشغول و مشغوف بودند و
درین آوان که بران حضرت روداد و بشمار و واقعات بسیار طاری گشتند
درین وقت نور ذہن حاضر نیست اما از هزار یک واقعه عجیبه را خلعت نظم پوشانید
بکمال آب و تاب جلوه می بخشید و اگر کسی میخواهد این را رساله علیحدہ نموده از بیاض
مرقوم سازد و آن نیت

چنان آتش از غایت کمال است
بوی خوشی کجاست غریب
چنان سلسله نظر لا وزیر
از روشن گردن کنان
سردان سر حلقه
سردان سر حلقه
۲۵
که ساری بیازار غنچه گذار
خویدار و این دیار دین
بهایش بود و عفو و باغ جن
علی غنچه از احمدی برکت
که در آن گویا به
حکایت کند راوی حق گوید
بقوی آن غنچه السیفین
که در شهر دینی بنام و نام
یعنی دامن سال بسودام
زمن بلباب رسید از
امایار جانی به بند
بجویدم به سال آن مستطاب
من داور دایم غنچه
بواد بوس یکدو درون بود
نور از غنچه خاموش بود

از نفس و شیطان به نیکو کاران
دو صد بار یا ربی عزوجل آفر
ایضا صفت از دیوانه
نغم از نیت تفاوت شمار
سوی سه و کلان از زنگی
ببین نغمه نغمی از دلی
پس صد و پنجاه و یک
خداوند از نغمه و علم
کند و نسیم بار

طلب کن تو همواره قوت حلال
خجل گشت زین پاسخش نیز بان
کنون لب کشایم بزرگ روات
نخستین بود را ویم آن کس
بنوعی که از بس پروردگار
رئیس شهیدان اسمعیل است
بیان کرد آن قدوة الصالحین

<p>قوت بازو و مسلمانانی</p> <p>گل افشانیم بین بدح وزیر</p> <p>بنظم ازان عمر مانند کیت</p> <p>ورق گشت رشک پر جبریل</p> <p>نه بل زو فزو دآبرو و بهشت</p> <p>نفس سربسرا بیت النور شد</p> <p>ز دست قضا بگر این نقشها</p> <p>که بر من نگوید هزار آفرین</p> <p>علی مدحش هر چه دارشی بسیار</p> <p>امیر الممالک و زارت آت</p>	<p>است این مدح آصف ثانی</p> <p>بیایه سخن سنج ریشخند</p> <p>دو اتم کنون چشمه زندگیت</p> <p>تسم گشت فواره سلیل</p> <p>بود مسطرم چار جوئی بهشت</p> <p>دماغم مگر تکه طور شد</p> <p>بود دست من زیر دست قضا</p> <p>بر و باد نفرین ز عرش برین</p> <p>سوزان دل سامع از انتظار</p> <p>فلک رتبه نواب عالیجناب</p>
---	---

پس چون سال نیا بشان
دوران گاه گاه
آن بر سر اصفاف گویند
یک پوی میوی است و گریبان
سود بگزاران
دو طرفه زمین
بچه بگردد و نیا سوال

[illegible]

دقت اند و قسریاب این
 کوی میخوام که از زبان شما
 قیام و قیام این رویاها
 سید عالم علیه السلام
 آورده و در زبان ناطق
 که صاحب معلوم می شود
 و نقل می بینان معلوم می شود

که رحمت بر بند و خود را زود برسان پس سید العجا بدین از لشکر مذکور کوچ فرموده بدر الحلافت
 شاه جهان آباد رسیده به شرف مصافحه و معانقه حضرت امام محمد ثانی شرف و مستغنی شدند و در اینجا
 راجع و تختم نشا که از رویا صی صادم حضرت امام محمد ثانی که قبل از ورود سید العجا بدین بدر الحلافت
 است ناظران این بی ساله را که مقدمه ظهور و بروز تباشر صبح ولایت طلوع غیر عظم خورشید است
 است خبردار سازم تفصیل این احوال همین منوال است که تباریکه سید العجا بدین از لشکر بصوب
 دار الحلافت شاه جهان آباد رخصت فرمودند در آن شب امام محمد ثانی چنان خواب می بیند که گویا حضرت
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه آله اوصحابه و سلم در مسجد جامع مکه مسطور شریف سید را ند و خلایق
 از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق جوق بحجت زیارت دوان و خیران متوجه شده اند و اول از
 همه کسان جناب امام محمد ثانی بدست بوسی شریف فایز و مستغنی شدند سید را علیه الصلو و السلام
 آنوقت عجماء در دست سید دارند و بحضرت امام محمد ثانی میفرمایند که ای عبدالعزیز این عجماء را
 بتان و فرزند و سبب شین خلایق برای زیارت می آیند حال هرگز پیش لم عرض دار هرگز اجازت
 بخشم بگذر اجاب امام محمد ثانی بموجب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم عجماء گرفته جز
 سبب شین هستند و خلایق موفور و مشکاثر که از هر طرف هجوم آورده استیدان می طلبند و امام محمد
 بحضرت سید الانبیا صلی الله علیه و سلم رفته حال هر کس معروض می دارند و بموجب حکم شریف گروهی را
 میگردارند و گروهی باز میدارند صبح گامان امام محمد ثانی بملاقات حضرت علامه علی شاه کاز جمله
 خلفا حضرت شمس الدین شهید که مشهور بمرام طهر موم اند رفته این رویا بیان نموده
 تعبیرش خواستند سید علیه الرحمة بیاسخ گفتند که طر فضا با حرا و عجب حالت که صاحب یوسف

و نقل می بینان معلوم می شود
 که رحمت بر بند و خود را زود برسان
 شاه جهان آباد رسیده به شرف مصافحه
 راجع و تختم نشا که از رویا صی صادم
 است ناظران این بی ساله را که مقدمه
 است خبردار سازم تفصیل این احوال
 دار الحلافت شاه جهان آباد رخصت
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه آله
 از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق
 همه کسان جناب امام محمد ثانی بدست
 آنوقت عجماء در دست سید دارند
 بتان و فرزند و سبب شین خلایق برای
 بخشم بگذر اجاب امام محمد ثانی
 سبب شین هستند و خلایق موفور و مشکاثر
 بحضرت سید الانبیا صلی الله علیه و سلم
 میگردارند و گروهی باز میدارند
 خلفا حضرت شمس الدین شهید که مشهور
 تعبیرش خواستند سید علیه الرحمة

۳۴

آباد شده و در میان سید کز دل
 بالارفت و چند نفر از کوش
 شد تا اتفاقا حضرت مولانا شاه
 سید تقی علی و سید ابی القاسم
 ایشان با سولانا علی و سید
 آمدند و در شامی گفتگو کردند
 سید علی و سید ابی القاسم
 آمدند و در شامی گفتگو کردند

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 بعد الصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين
 بعد الصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

در جواب مولانا عبدالحی ہاشمی ہمدانی فرمودند کہ شرح و بیان این دعا در اکثر کتب تصورات اخلاق شریف
 احیاء العلوم وغیرہ اساتذہ کمال تشریح ربیان فرمودہ اند بجز دو علم حصول این مقصد و وصول
 این مطلب بدون توسل ہر شدہ کامل خلی و شواریکہ قریب محال اگر عاشق این معشوقی بخدمت
 این جوان تازہ دارد کہ موسوم بسید احمد است ثبات کرم بخت استوار سبت خدش فریاب مولانا
 عبدالحی صاحب بعد اصفا و این کلام مطلب مقصد و مرام خود بشناختند و کمال خراعت و انکسار
 در خواست این مطلب عظمی و تائب کبری کردند امام المجاہدین کیفیت الصلوۃ بہ نہجیکہ در سال
 موسوم بحقیقت الصلوۃ کہ صنفہ آنحضرت است بیان فرمودہ ختم کلام بر این مرام نمودند
 کہ مولانا صاحب حصول این مقصد گفتگو راست نمی آید چہین نماز است کہ در بدو نبوت الانبیاء
 راضی علیہ وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین بر آ تعلیم آن امانت فرمودہ اند یا خبر خود
 تحریمہ و رکعت نماز بافتدایم بر بند مولانا عبدالحی رحمۃ حسب المامور بعمل آوردہ تحریمہ و رکعت
 نماز بافتدایم آن عالم جناب بر بستند درین مقام اکثر آنحالی مقام بیان ہیفر و نہ کہ آنچه در آن
 رکعت یافتہ ام ہیچ گاہ در عمر خود نیافتہ ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف
 اجازت خواستہ بنجاء خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شہید را کہ از اعظم تلمیذان
 مولانا ممدوح اند طلب داشتہ حال آن دو رکعت نماز نہجی کہ در رسالہ حقیقت الصلوۃ
 سن و عمر بیان فرمودہ مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفتہ بخدمت سید المجاہدین
 بشناختند و ہیچون مولانا مذکور حضرت مولانا شہید ہم بعد فراغ صلوۃ مقصد و مطلب خود
 یافتند بعد انقضای ہفتہ عشرہ ہر دو کسان عزم راسخ و بہت استوار بر کسبت سید المجاہدین

و در جواب مولانا عبدالحی ہاشمی ہمدانی فرمودند کہ شرح و بیان این دعا در اکثر کتب تصورات اخلاق شریف
 احیاء العلوم وغیرہ اساتذہ کمال تشریح ربیان فرمودہ اند بجز دو علم حصول این مقصد و وصول
 این مطلب بدون توسل ہر شدہ کامل خلی و شواریکہ قریب محال اگر عاشق این معشوقی بخدمت
 این جوان تازہ دارد کہ موسوم بسید احمد است ثبات کرم بخت استوار سبت خدش فریاب مولانا
 عبدالحی صاحب بعد اصفا و این کلام مطلب مقصد و مرام خود بشناختند و کمال خراعت و انکسار
 در خواست این مطلب عظمی و تائب کبری کردند امام المجاہدین کیفیت الصلوۃ بہ نہجیکہ در سال
 موسوم بحقیقت الصلوۃ کہ صنفہ آنحضرت است بیان فرمودہ ختم کلام بر این مرام نمودند
 کہ مولانا صاحب حصول این مقصد گفتگو راست نمی آید چہین نماز است کہ در بدو نبوت الانبیاء
 راضی علیہ وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین بر آ تعلیم آن امانت فرمودہ اند یا خبر خود
 تحریمہ و رکعت نماز بافتدایم بر بند مولانا عبدالحی رحمۃ حسب المامور بعمل آوردہ تحریمہ و رکعت
 نماز بافتدایم آن عالم جناب بر بستند درین مقام اکثر آنحالی مقام بیان ہیفر و نہ کہ آنچه در آن
 رکعت یافتہ ام ہیچ گاہ در عمر خود نیافتہ ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف
 اجازت خواستہ بنجاء خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شہید را کہ از اعظم تلمیذان
 مولانا ممدوح اند طلب داشتہ حال آن دو رکعت نماز نہجی کہ در رسالہ حقیقت الصلوۃ
 سن و عمر بیان فرمودہ مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفتہ بخدمت سید المجاہدین
 بشناختند و ہیچون مولانا مذکور حضرت مولانا شہید ہم بعد فراغ صلوۃ مقصد و مطلب خود
 یافتند بعد انقضای ہفتہ عشرہ ہر دو کسان عزم راسخ و بہت استوار بر کسبت سید المجاہدین

۳۵

روایاتی صادقہ جناب
 مولانا عبدالحی صاحب
 رحمۃ اللہ علیہ فی نقل این ایجاب
 بفرمودہ است کہ گویای ہم
 من در بار سوا این بلکہ ہستادہ
 ام و ہم خیال بیکان از چہ
 و مکان اذان و غیران بسوی

و در جواب مولانا عبدالحی ہاشمی ہمدانی فرمودند کہ شرح و بیان این دعا در اکثر کتب تصورات اخلاق شریف
 احیاء العلوم وغیرہ اساتذہ کمال تشریح ربیان فرمودہ اند بجز دو علم حصول این مقصد و وصول
 این مطلب بدون توسل ہر شدہ کامل خلی و شواریکہ قریب محال اگر عاشق این معشوقی بخدمت
 این جوان تازہ دارد کہ موسوم بسید احمد است ثبات کرم بخت استوار سبت خدش فریاب مولانا
 عبدالحی صاحب بعد اصفا و این کلام مطلب مقصد و مرام خود بشناختند و کمال خراعت و انکسار
 در خواست این مطلب عظمی و تائب کبری کردند امام المجاہدین کیفیت الصلوۃ بہ نہجیکہ در سال
 موسوم بحقیقت الصلوۃ کہ صنفہ آنحضرت است بیان فرمودہ ختم کلام بر این مرام نمودند
 کہ مولانا صاحب حصول این مقصد گفتگو راست نمی آید چہین نماز است کہ در بدو نبوت الانبیاء
 راضی علیہ وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین بر آ تعلیم آن امانت فرمودہ اند یا خبر خود
 تحریمہ و رکعت نماز بافتدایم بر بند مولانا عبدالحی رحمۃ حسب المامور بعمل آوردہ تحریمہ و رکعت
 نماز بافتدایم آن عالم جناب بر بستند درین مقام اکثر آنحالی مقام بیان ہیفر و نہ کہ آنچه در آن
 رکعت یافتہ ام ہیچ گاہ در عمر خود نیافتہ ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف
 اجازت خواستہ بنجاء خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شہید را کہ از اعظم تلمیذان
 مولانا ممدوح اند طلب داشتہ حال آن دو رکعت نماز نہجی کہ در رسالہ حقیقت الصلوۃ
 سن و عمر بیان فرمودہ مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفتہ بخدمت سید المجاہدین
 بشناختند و ہیچون مولانا مذکور حضرت مولانا شہید ہم بعد فراغ صلوۃ مقصد و مطلب خود
 یافتند بعد انقضای ہفتہ عشرہ ہر دو کسان عزم راسخ و بہت استوار بر کسبت سید المجاہدین

نویس سرسید گشته راه دیوان عالم گزینم و چون بر دروازه ان مقام رسیدم دیدم که بوابان سبکدوش
همگی در آنده نشسته شده تیر اشادوم و برای حصول این مأموریت خیلی ملول و محزون بودند که
بیک ناگاه می بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السالوات رفیع الدرجات نظام الدین اولیاء
تشریف آورده و فرمودند که درون لعل پرده داخل شو و در آنجا نشانی از دروازه ای است که
درست بگردان معتقد در برینه و خادم کمین بر روی سید خود در آن درگاه عالیجاه ناز و وجل بسیار
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرزبان خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم می بینم که بوابان
و دربانان مرا فراموش کردند و چون قریب لعل پرده رسیدم پرده دار پرده را برداشت
و من بهیبت و رنات آن عالیجناب در آن قباب فیض تاب داخل گشتم می بینم که شخصی دو دوکیار
باجال کمال اہبت و اہمال بر تخت دیوان خاص نشسته و احدی در آن مکان عالی شان بنظر نمی
آید من خاک خضایت و لرزان و ہراسان جہت سلطان المشایخ استاد چشم بر چہرہ شریفہ
شہر لطیف صاحب تخت و تختہ یارای می نمودم تا بآداب و سلام گفتگوی او کلام چہرہ
درین بودم کہ چشم داشتہ بیدار گشتم نیست سبب بہیت سلسلہ عالیہ تہنیتہ و چون این رویای
صادقہ و خواب عجیبہ بر علما خطا برکہ سرشتر بودند و از مغز معنی جاہل سطلق و عاری محض بخیر
کیبارہ زبان باسنوز و تسخر برکشادند و ادعا علی کہ سلسرہ سیداد بود و میدادند برین ہم کہ تفا
مکرده و نقیض ہجوم داشتہ و نام نموده بجناب فیض تاب حضرت امام الحرمین رفتہ و مدعی شہادت
نمیداشتند شاہ جناب مولانا عبدالحی صاحب بہیت برادرزادہ حضور مرید سید احمد صاحب کہ
اصلاً و طلقاً از علم ظاہر ساسی و از کتاب و سنت احساسی نمیدادند و برگشتہ بتجدد کشف

حضرت معراج ابرار گران
 تکرار صلوات برین ابرار
 از سبب الطیبات و شکایات
 و سبب کبری و عظمتی نافع
 و سبب کبری و عظمتی نافع
 و سبب کبری و عظمتی نافع
 و سبب کبری و عظمتی نافع

وقت سید المجاہدین با چند کس جلسه میداشتند حاضر شد چون متصل مجلس شریف رسیدم و او آن
 حضرت شنیدم گفتم باران حال چیست حضرت مولانا محمد اسماعیل شهید فرمودند که اینجا تجلی پرگانی شما
 بهم تماشاکرد نیست حضرت دستم گرفته بجنب شریف غولین چادر داده فرمودند که نشین و در آن
 حال مجلس فرعی یافتیم که ابواب سرور و شادمانی برایشان کشیده گشته اند و مانند زمانه
 محض خیر و غافل اند چون نشستیم که بیان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درین وقت
 بر اطفال غور در سال و قوامی نسازد و حال مع بنده فوجی شدت جوع است که از بیانشان بان
 مقال فاضل جناب که کوه و قمار و طوطی و تحال اصطبار و توکل اندازین سخن و غموم و آلام
 هجوم را گوید میفرمایند چون رقبایان که ازین زیر و مظلوم عاریت احتمال این اطفال
 طاقت نمیدارد و خدا را بحق قرابتی که میان ما و شماست خبر دعا از کمان بهمت و الا بر کشاکش
 و دوسه روز این بر سر طوفان شود و قوت لایموت مایان درین ایامی که ابواب خلافت
 و اسباب بن کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
 مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاء مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب محبت
 البیوات سلسله نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب که مال تضرع و زاری و کجی
 و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمت داعی و سائل شد مذکر از ساعت بخومی گذشته
 بود که بقتل انقباب سحاب از روی جهان آرای عروس غنای شتاب بر افتاد و تمام ساحت
 فلک چون دل عارفان خدا دوست مصفا و منور گردید و بر و نمانی آن عروس پرده
 نشین لای تابدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پاد و در فلک و دوازده ساز ساخت

بخت نازم باد بسیار
 کسای تاج کشتی بیار و بار
 از آن سان حضرت از اندرون
 بحدی خاسته بیادش بچشم
 و تضرع بود و کار کار
 و سافون بخت
 سید و کباب بیادش بخت
 ۳۲۱
 ببرد کس نشانه سید مجاهدین
 از فضل حضرت که دارد و در پیشانی
 انگیز نیست بطلب خدا و رسول
 و سید ارادت حضرت پیوسته
 که بخت بخت خداوند است
 شخصی از یاران که در عفت
 عاجی دستگاری داشت باور
 ساخته شخص مذکور رفت و بود
 کس را بیان این رسیده
 سازان مرقوم الصدور رفت
 ازنده داد و کرده جار و
 پلاشیده همون وقت بیست
 نموده چند نفری هم بود
 بکس و چند پیران و قدوس
 از آن والا که اینند از حضرت

[illegible]

شفق شده و در شیرینتر
 خاندانیند بداران جهان
 و فیض چون دران هنگام
 عادت شریف بود که اکثر
 از جمع کرده بخلق می نشاندند
 و بوجه خویش علی حسب
 توجیه میادند آن روزان
 یک فرموده میادند بداران
 مولانا محمد اسماعیل شمس الدین

سید المجاهدین در جواب سید عیان فرمودند که حضرت جد امجد م این دعا بنا بر آن کرده اند که
 اولاد ایشان با از جاده شریعت بیرون ننگد و در سبب اختلاط دنیا و دنیا داران مورد
 اعتبار آتی و بهیض غضب نامتناهی او نگردد و قول سعدی یا دندار بد که پدر را غسل بسیار
 اما پس گریه دارد است اگر کلامم مجتمع شده و دعود و موافقت بدین معنی مو که کنند که گویند
 ارباب فضل الح رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکالت پیرامون نباشیم و از افعال
 ماضیه توبه و استغفار را بنهیم البته این معنی از قوت بفعل نخواهد رسید و خلستان برادران
 بار و رخواه گردید همه قبول کردند آن مقتدای عصر بعد از آنکه عصر بر مقدمه سید
 مجروحین با چند معتقدان شریف برده مخاطب با ایلان شده ارشاد کردند که باجنباب بالا ریاب
 انجاء مرام شما حاجات یکسکم شمائین کنید بالاخر همین کردند و سه مانع قضی نشده بود که اکثر ایشان
 بکار نظام لکن در شل سواران اکثر بی لایحیت که شرح عام بجا و بعضی زاید از آن چاکر گردیده برادر خویش
 نماز گشتند ذکر و یای صادقه سید المجاهدین و نمودن مکاح نامانی
 دران ایام شب سید المجاهدین خوابیدند که گویا پشتهاره بیزمست و اکثر مردمان عزم
 و اراده حمل آن میکنند ثقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و در انجا زوجه سید
 محمد صحت مغفور و مرحوم که تذکره ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
 المجاهدین بفرغت و حاجت تمام بآن محترمه گفتند که بیایید من و شما شریک شده
 این پشتهاره را بر داریم و بخانه آریم و متع ازان برگیریم آن مخدومه بنظر ثقل آن
 ازین امر آوا و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

در ذکر امر و در ذکر
 عجیب دیده ام پیش
 حکما و مدائن در کثرت
 صدقش بران آری چون
 سید المجاهدین خواب را
 تفری از در دستشان با عتی
 ۲۳۳
 بر بگیان تفکر و تامل فرموده
 مضمون این بیت نبی نامدار
 بعضی رسانند بیت
 که فرمودی از لطف تو قبول
 با هم از لطف خود سارایم خواب
 حضرت فرمودند که این غل بلور
 خواب بر آرد و دم بفضاری
 بکانه میوه این غل بلور
 از دی مشغولم شد و از آن
 با اضمحلال درم از آن
 لا از دی به درم از آن
 و بفرمود خواب از لب
 به همان علم شرم گیرم
 حق علم بسبب این انسان

گویید که سید عالم در مجلس این
 بود که در وقت نماز میفرمود که ای
 سالی آن بود که زبان
 ملازمه الکریم این بود که
 علامه آن موعظه عظمی داد
 علم آفرین را دیدند زیاده
 که آن مرد پیش و بعضی از
 بیجان سفید و سفید از
 فضیلت انبیا بلکه این

حیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی و طعام دنیوی و حیات دنیوی و هیکل
 و متقی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است بسبب حیات اخروی است
 پس بدانید و آگاه باشید که بعضی اهل حق که مخصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
 و الحان است اهل دیار که بپند و شان است خصوصاً شرفا و نجباء اهل غافل و از
 سخط آبی نهایت جاهل و بیخبر گشته قاطعاً ترک نموده بلکه فاعل و عامل از آسیب
 مطعون انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد و خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
 گشته یقین بر راه نمی آرند و منافع و مضار آنرا یا آنکه مملو و مشحون از حکمت بالغه
 است برایش نمی شمارند بجهل آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
 آیت کریمه است و آنکه اولیای محکم و الصالحین من عباد که و اما آنکه
 الی آخره انشاء الله تعالی و بحولہ و قوت ابراسین امر اول بر خود و اهل بیت
 خود میکنند اگر بفضل و سجائه شایده این مطلب و عروس بیامگار این مقصد از احتجاب
 قوت سندان را فی طور و بروز خواهد گردید و بفعل خواهد رسید آن زمان متقدمین را الهام
 خواهیم ساخت الحال بدیگری مشکلف نمیشوم تا دور و عمید اناصر و اناس بالبر
 تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام با انجام رسانیده داخل و در تخته
 خاص گشته با حضار محذرات خود و مستورات عشا تر و قبائل خویش که بشری بیعت
 جناب فیض تاب معقود بودند امر انفاذ یافت امورین حسب الامر کار فرموده بمجلس
 حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواظبت و رعایت

مجلس در وقت نماز میفرمود که ای
 بود که در وقت نماز میفرمود که ای
 سالی آن بود که زبان
 ملازمه الکریم این بود که
 علامه آن موعظه عظمی داد
 علم آفرین را دیدند زیاده
 که آن مرد پیش و بعضی از
 بیجان سفید و سفید از
 فضیلت انبیا بلکه این

۴۴

بیو که جوان باشند از کتاب
 انشاء قباچ و شایع است
 که چنانچه از احادیث و روای
 بازاری انگاشته و زاننده
 محسوب و طبعون شایع و بیچاره
 و زیان زننده و گویان و بیچاره
 و زیان زننده و گویان و بیچاره

مولا انجم سمیع شریف علیہ السلام
 مریضین ساکنین دارالشفاء
 پرورش منجیل دارالشفاء
 و همچنین در آنست و طاعت
 آن نواحی بوسیله مریضین
 با و قاصدان بزم شال
 و صبا را را داشتند و در باب
 و صبا را را داشتند و در باب

حضرت خواجہ کائنات علیہ السلام والصلوٰۃ منہی و عاید میشو و ہزار افسوس نمی
 دانند کہ اموات المؤمنین کلمہ جمعین سوای جناب صدیقہ علیہم الرضوان ہما شہد بودند
 کہ بشر بہبستری خواجہ کائنات مشرف گشتہ اند باجماع این کلمات طلیبات جمیع خدای
 یکسر ہر سکوت بر لب نمادہ بخانہای خود رفتند روز دیگر باز باحضر آنہا حکم نفاذ
 یافت جمیع ایشان عموماً و بجال شریفہ خود و خصوصاً کہ حمید ہو حضرت سید محمد حق بودند
 بکمال ضراحت و لجاہت و غایت انکساری و سماجت معروض داشتند کہ بخدمت آن
 مخد رہ قباب عصمت رفتہ متفق اللفظ والمعنی شدہ در باب نکاح و تزویج با من
 باقصی النایت فہا سیدہ و دقیقہ از دقایق فہائش فرو نگذازند و این ہمای اوج شرف
 و عزت را در دام آرند ہر یک از شمار روشن و بویداست کہ تمیل این علل ہمای خطوط
 نفسانی نیست اہلیہ جلیلیہ حلیہ من بزور حسن و جمال راستہ و بحلیۃ تقار و بصمت پیرا
 بلکہ برای اجرای سنت سنیہ و اندام قوام بخت نامرضیہ رسوم ہندیہ است ہما شہد
 فرمودہ عمل نمودہ در باب انحلال این عقدہ مالاخیال غایت سعی و کوشش را بکار بریدہ
 رہ بجای نبردند مدت دوسہ ماہ در ساحت این ہر عامر اکب سعی و کوشش را بکار بریدہ
 جولان نمودند عاقبت الام عروس مقصود را بمنضمہ ظهور و بروز بجلوہ در آوردند
 روزیکہ سیدالہجاب دین را این آرد و حاصل شد کلاہ افتخار بندر و ہر چرخ دوار و
 عرش کبار را رسانیدہ در جامہ غنی گنجیدند روز سیوم ازین طوسی معلی دوسہ نشیان
 چاہک دست بلاغت نشا از اطلبہ داشتہ مناشیر کشیرہ بمضمون واحد کہ بسودات

اجرای این عمل غیر از دست
 اختیار آن مکان در جواب
 مناشیر فیض تاثیر وصول گشتہ
 چنانچہ مولا انجم علیہ السلام
 مولا انجم سمیع شریف علیہ السلام
 نکاح خود با اجرای این عمل در
 آرد بدین بیان آن مقام

۴۵

سقط ظل و زبر نامدار
 و داند شرف و کرامت
 در بیان این کتاب است
 زہد لیکہ ذکر آن است
 نکات منقولہ
 آن زوہد مہم

کون و مکان
 عیالشان بام خالق
 ظهور کاروان آن
 با سید الجایدین و
 در آن خاصه شیعیان
 صدر جنت نابینا نشاند
 یالای باغ رضوان
 زین عالم کبود
 داد افشار نهادن

وایسا غنچه آرایش خوش می نمود
 داد جاگیرش زید از مهر فش
 بهیچو سید مرشدش پنداشته
 روز و شب میداشتی شادش ملهم
 آن شیده نیز از حکم قضا
 بعد از ان جام شهادت راجشید
 مرد می یا بد شهادت از خدا
 استقامت ساسی قیدش شنو
 شد هویدا یک یک آثار فوت
 لیک ذکر قلبیش در جوش بود
 می نمود آن مقتدا محسنات
 آمد اینک زود تر تحریر ساز
 آمدی اندر نماز آن دین پناه
 تا دم آخر سرش وقف سجود
 کان عقیقه از جهان رحلت نمود
 شد بخت بهشتین فاطمه
 خواستم از طبع خود تاریخ سال

آن وزیر اعظم دریا می بود
 رخک ابر بهمن آمد چون کفش
 هم بقدر جنس شادش داشته
 نذر در عیدین میدادش مدام
 ناگهان در شهر تو تک آمد و با
 یک شب دیگر وزیر می کشید
 گفت پیغمبر که هر کو در و با
 گفتیم این اجمال تفصیلش شنو
 طاقش چون طاق شد در مرض موت
 گاه بیوش گاه باهوش بود
 و سبب تقیثش اوقات صلوات
 گر کیس گفتی که مان وقت نماز
 او نیم ساخته از تکبیر گاه
 استقامت راهی نازم که بود
 کلمه گویان وقت نصف لیل بود
 چون بخیر و خوبیش شد خاتم
 قصه کونه بعد صد رنج و بلا

شد دود قفسه نصیب آباد کسین
 قدیر آباد اجداد حضرت
 سید الجایدین از عهد سلطان
 ایامیم شرقی است در آن قفسه
 الی الان مثل بچه ها در دنیا
 ۲۶
 سه عجله از آن رود فضیلت
 و جنتان گروه شقاوت
 پزده مولوی دلدار علی
 آبار او بیشتر از عهد پادشاه
 شاه محمد بهب بنیان
 داشتند از عهد پادشاه

داشتند از عهد پادشاه
 کعبه و سیکس باین مذہب
 بهیچبندند از عهد قاجار
 با پادشاه مذکور باین
 سادات ساخت و انوقت بانی
 سادات خان سید اوزاد
 ارشاد بسبب ضعف سلطان
 چوید با استقلال

برای احداث آبادی نمود
 سیاه خا بد بسید و آواره
 این شهر و غوغا تا اولی که گشت
 خواب رفت آن زبان آتش
 این فتنه آینه بد و خیر
 بنیان شهر نام و شرف گشت
 ز نابود شوند و عت برای دیگر
 ستمان تا بوم القیام با نماند
 مظلومین و محبوسین و محزونان

امارت خود نمک نشینند ایالی بر سه محله برای طلب معاش تزیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند
 یک قلم سفیر و کبیر زنا و پیر سعافی صد و پنجاه و سی و چهل نگیند راضی مذهب قدیمه صحیح
 خود به مذهب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بدوی خود گشادند و غلور
 تعصب دران کرده خسران پژوه بیشتر از پیشتر پیدا شد بعاینه مخالف مذهب رسته
 بلوری را قاطبه انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند و طرفه با جرات که آن زمین نفس
 آگین را اگر نمونه معطی گویم رواست جنت آنکه سید المجاهدین تحقیق که خلیفه و وارث
 سید المرسلین است ازان زمین برخاسته و حکم آیت و کذلک جعلنا کل
 نبی عدا و من الجهمین و کفی بزیك ها حادیا و نصیری اجمعه ایشان را
 که تخم رض و شیعه گری که در باغ همیشه بهار بهند و شان رخیه بسمند و رشت ابو جهم
 و عقبه و شیعه نبشته بهم از انجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین غور شد و اکسان
 اطراف اقامت بهند و شان را با نوار برایت و ارشاد روشن و مستقر نمود و دیدند نشید که
 از هر چهار جانب خلایق بشمار خصوصاً علماء و فضلا و سادات و نجباء احرام تقبله و الاحقر
 بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی زناقت اختیار نموده و بعضی جمع
 وطن کرده سیر و ند آن مجتهد مع اتباع و اشباع خویش خفاش دار این انوار محروم و
 بی نصیب گشته انگشت و ابر بر نقل بعضی طبعی جز این چاره ندید که با انخوان و
 اتباع کسان قصبه مذکور بودند تا یکدک تمام و نقد الا کلام از تمام نمود که درین محرم
 برگزیده در محله خنیاں چنان شورش باید بگفت بلکه خون و سوسکس باید ریخت بالقیس

این با سپهر فتنه بنیان بچای
 این با سپهر فتنه بنیان بچای
 داود که ششم در میان
 رشت است در حلقه با نماند
 و علما و شیعه گویان با نماند
 و کریان و علما و شیعه گویان با نماند
 و جنب و دبل و قریه گویان با نماند
 و سید شهاب از شنبان و دین

۴۷

دیر که امده و شتمن با نماند
 شتمن ای فتنه و شتمن با نماند
 ستمان دست و پا به شده
 و مضطرب دم ایسمه گردیده
 ستمان از زور ان فتنه
 ستمن برای بیانی که فتنه
 ستمن از انجا ستمین
 ستمن سبیل از انجا ستمین
 ستمن از انجا ستمین

بجان این فتنه و اوقات
 فرمان دویان کیسکه اید
 بکمر افکندن پانچ ایندی
 رسیدار جان من تصدیق
 ایدر به پندیدن
 از غایب بر خاستند در گرده دست
 و درین زمان ایامت گذشتن
 وقت دیند و دیدند که فتنی
 بعد از دوسه کیل فتنه پیاده
 و سوار یک گویان از دور نمایان

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران بهوفان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنها
 بنده صیدین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز و موعود انشاء الله و دود
 با مخلصان و تابعان خویش از اینجا استعاض نموده برای شرکت شما یان خواهیم رسید و از
 عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل بخش المواقات جهاد و قتال فی سبیل
 در خواست سیدارم از قوت بفعل خواهیم آورد چون این آوازه الهامی بر می و ساکنین
 تلمعه آن مکان و افتانان چهار کیل که اکثر مردان آبا کی آنجناب بودند بگوش ایشان
 رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالم ایشان کل
 و مسلح گردیده بر فاقه پیوستند تا ز عشاء در تصبیرای بر می وافرموده آن عالی تبار با رفقا
 جان شاکر که اکثر پیاده و بعضی سوار بودند روانه تعمیر آباد گشتند قبل از دیدن صبح محافیر
 در طیار بی نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و در نهضت
 اعوان و انصار مشغول و مشغوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شدند
 دست از جان شست و تودیع خانان و زن و چکان نموده هر یک با قریب خویش و صیت
 کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود یا بناجات و دمان نشسته سستور
 مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلام با نیک بلند تره گویان و از
 ضرایح کا ذنبه که فی الحقیقت هنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
 برده نشینان سنیان بر بصلهای خود شسته بعد از ای رکعتین سجد و در دست گرفته بدرگاه
 غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکرین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

چون مشغول فتنه می شدند که
 سید المجاهدین کیل پیاده
 پیاده می آمدند که گویان
 در زمان ایامت گذشتن
 این فتنه یعنی در وقت لایری

که فتنه و راه را به پیوسته
 داخل قصبه چون دود پیوسته
 خانهای خود در پیاده و فتنه
 در ایستاد و جاری و فتنه
 و فتنان آغایان به نام خانهای خود
 صیدین بالهای سگوار و ایام
 واری با کمال انتظار و زاری
 بلند و رفیع نمودند حاصل کلام
 آن اتمام بهم با فتنه و فتنه

اینم خند وادی چو خنجر
 بلند باد باشد بدین عذاب
 کسند باز مگر است آن امام
 جانهاست که بر کمرش
 پادشاه جاری بود در افشا
 از دست خود شرک ساختند

مسجین و مکرین با وفات تمام رونق افزود و قصبه شده اول مسجد جامع تشریف آورده هر
 بدو گانه تجمیته مسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در سهون مسجد که گویا بر رخ بین سبی و شیشه
 است همان طور مسلح و کمال نشسته اولاً تمام هر سپاه را فراهم نموده تنگاید و مبالغه ارشاد کردند
 که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نکرده باز دایره
 اعتدال بیرون نهانید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما مجادله
 و مقاومتی در ندهید بعد ساعتی بزبانی شخصی من معتبر پیش پیرایان مخالفین بنام
 فرستادند که یک یک بیست از هر محله اگر بملاقات ما که مهانیم آیند بعد از برادر پروری
 خواهد شد و اگر مضایقه فرمایند اجازت دهند که بخدمت شما بیان مسرت و شادمانی حاصل
 کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش من الیه رفت مانند کفار فجار که لشکر رسولانند
 بشنیدن پیغام بر آشفتند و بیایسج چنین آب کشادند که از آن خارجی بگویند که ما را در
 عین تعزیه داری انما اطهار خارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و حکم گرفته حسین و
 حسن گویان راهی دارا سلطنت میگردد و بواسطت مجتهد لوی این فریاد و الفیاض
 تا سلطان وقت رسانیده سزا این کردار ناپسند که بیزبانه بکار برده و تراغوش شما
 آنخوانج انصار شما نوعی خواهیم نهاد که اثر آن تا بدمان قیامت خواهد رسید و بخت آن بر
 دیگر خارج خواهد ماند بعد تمام این بیانات و تریات و اوایلا و استیفا بلند کرده و دستار
 از سر انداخته و چادر بار افکشی نموده و در علم و تعزیه خفیه سبکبار برواشته راه لکنور رفتند
 باقیانندگان را تنگای گفتند که خبر دار و آگاه باشید که هیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیه نری
 ایام مبارک پیغام با تقضای

اینم خند وادی چو خنجر
 بلند باد باشد بدین عذاب
 کسند باز مگر است آن امام
 جانهاست که بر کمرش
 پادشاه جاری بود در افشا
 از دست خود شرک ساختند

۴۹

کرده در حوالی آن منصبی
راخت و منسلک آن منصبی
که با بنگل فتنه سازد با مالک
افغان سر قبیله بایان و در آن
که عازم کلکتو شده بود در آنجا
مشارکت نشان نموده بود و در آنجا
ملکات نمودند و چون بخت
راختن از رسیدن آنجا گوش
زد این منصبی را با شکر بود
زاد این منصبی را با شکر بود

در مجلس این وقت خورون طعام شبیه حاضر بود و عجب گونه معامله رونمود که سیرالجامه
قدری از آن طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنی پر کرده بر طاق مسجد نهادند
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیکو شستند که شایان بخورید و ما را معذور
دارید بعد و سه ساعت این بخش خود را تناول خواهم نمودم و مان حساب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بخانه های خود رفتند بعد از کثایسیر مولوی عبدالباسطی
بانوه کثیر در محفل آن روشنی حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا فرمایند که ادای حرف قات از زبانم با حسن و جوهه میسر گردد و حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قات عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مرت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در کوفات است شکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که عجز و وسط صد
آن حرف قات بود بر زبان رانده گاهی کان عجمی گاهی کان عربی بجماعی می گفتند
بیچگونه ادای آن میسر نگشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند مولوی مسطور اکر کردند که بیابان طعام بخور انشاء الله تعالی در شای خود
طعام مراد حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نموده بودند که حرف قات از لب
ایشان با حسن الوجوه ادا گردید آمدیم بر اصل قصه که آنخو نزاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استیصال شتافته قدسوسی جناب والاد ریافته در اول مجلس شرف بیعت حاضر

دیکو شکر از نهادن دعا داد
الوای خدایم و با حقانیت که داد
بسیار بنموده صد گونه
بسیار بنموده صد گونه
دخالت در پیشان کردید
چون دارم گفته در حلال
ملات انجام در بیعت
نیام بخت با صفای کام
نام داد عده آن پیچکاه بر

بجز شکر این محبت و انعام
رفته در حوالی آن منصبی
خفته بود بیان نمود و بعضی
حال او را از غایت شرم و حال
در جواب گفت که صاحب بودید
و بجا خود نشینید این زبان
۵۱
فته که بلند گردیده و خوش
خودش که تا بنگلک دوله رسید
اگر از سوزش و حرقت آن
ماد صاحب در میان باغیان
ریاست برقرار سازد از آسا
شکر نعم الهی بقیته العلم تر زیان
نام داد عده آن پیچکاه بر

بالتحقق انصاف آنست که
 برای خود با خود یک صلوات
 که از دست در تعلیم و تکریم
 و بی عیب است و باین طریق
 چنین نادانی تا باین حد
 و این مخلص است از خود
 وادی قدسی نموده و در خود

عزم بالبحریم که نموده با مولانا عبدالحی و مولوی سید شمس الدین دیگر همایان یکصد و هفتاد
 نفر بودند که بنور سیده شریله حضرت شاه پیر محمد جوته اندکی متصل خطبه آن مرحوم و مغفور در رکعت
 که از بنابر شاه مسطور برای آن امام نام تجویز کرده بودند در محل اقامت انداختند در آن
 ایام مبارک و جهام خلایق بشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضیله کرام بودند و نیز
 بیعت کامیاب و دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه رسید بامید استماع و عطف و تذکیر خلایق
 کثیر از بنابر و نیز وقت رسیدن طباشیر صبح نیز تاز و آل آفتاب در آن مکان وسیع
 نوعی اجتماع نمودند که یاد او در نام محشر میداد چون آن مکان گفتا که در بر بام خاندان
 و دیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشر و انبوه مجتمع شده بود که یکتا از قلم در بیان میداد
 بهجوم هجوم تاب یکقدم برداشتن نمیداد چون از آواز جمیع فایغ شدند علماء و فقهائى
 که در سبط زمین کس عدیل خویش نمی پندارند و اکثر علماء شیعه که تلامذه مجتهد مذکور بودند
 بلاراده الزام و اعتراض متصل آن امام بهام و خلفاء ذوی الکرام هرگونه بکشا کش تمام
 رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
 آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت و ذالنون اخذ حسب
 مضامین اقطن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت
 سبحانک اکالیه نوعی لب یعنی آن کشاورند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که
 می پرسد فضیله فریقین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
 با هم گفتند که علم این علامه و هر فردی عصر ضعف مضاعف مایانست بلکه حق حقیق

بر او داده و قصه کوتاه و بی نهایت
 از سبب سابق الذکر در ترجمه و بی نهایت
 رسید و انجام یافت و در شایان
 المصلحت انتقام و کرامت را
 روزی نواب سید محمد و ضایف بودند
 حکایت تمام کرد و آن بجا نمود

بنا بر ساجت و بجا است کرده
 طلب ایشان حضرت بام و وظیفه
 خود و در سر کس شاکر در ایشان
 برود و دید و فرید بود و بدو وقت
 شب بعل کونست نواب سید محمد
 رفتند به مصاف و سلفه چون
 به مجلس نشستند سیمای غافل کار

از جمله کرامت عالم باری و مظل
 بنو و نور در کمال از اسباب
 در سبب شرفی پنداشت
 ستمی این حدیث الحیا
 شریفه من لا یحیی الا الله
 مولانا تخلص نمودند مولانا
 و صوفی با سبب از آن بزرگوار

از دست ایشان تا اول نیکال
 عیار صاف و صیقل یافته
 بنجاده از پشت نقاب آورده
 در آن محفل نور نقاب
 حاصل کلام در مدت بازده
 سنان و مسلخ نمود
 مالک بدین مقرر ازین نعل

خود و توجیه گشتند آنحضرت بجز و توجیه ایشان بجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحضرت
 را که لایمان یضعة و سبعون شعباً اصلها لا اله الا الله و فرعها فلا اله
 و فلاک و آخرها اطاعة الادی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که علم
 و جابل آن محفل آنکشت حیرت بردمان نماده صد تحسین و آفرین از هر گوشه و کنار بخوا
 آخرش بعد اطعام طعام بنجر از رویه نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض تاب و سه
 مقام بلکه نکرده درین آشنا خلایق بشمار از قسم حرفه و نجابت و بیعت مشرف گشتند آن
 بفضیله خانه مسکن خود که رای بریلی بود و معاودت فرمودند و چون سکونت خاص گرام
 اختصاص بسبب هجوم غلایق که بارادت بیعت خصوصاً نسوان که از چهار طرف هجوم نمود
 بودند خانه حضرت نوعی ملو و شون گردیده که مزیدی بر آن تصور نباشد در آن ایام
 آنحضرت و دوسه هفته بنجانه فیض آشیانه خود قدم رنج بکند و مردم شریف به بنار خانه و گران
 شست خام موافق بیست سنیه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده
 گردیده و دوسه میل و کلند جمع آورده و آماده ساخته کلندی از آنها بردوش مبارک خود گرفته
 بر لب منگالی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمیان اینحال
 اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که مایان خادمان راسخ جان شمار موجود
 احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه بیعت حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنار
 سجد بنوی آنحضرت صلوة الله و سلام علیه نفس نفیس خود به برداشتن خشتا و غیره است
 بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام بهم بدین عمل شرکت می نمودند بیاید و ترکیب

خود و اجساد کار برده و در مدت
 دو ماه خانه و دیگها را شستند
 خود را در آن در آورده و در مدت
 خانه تابی خود را برآوردند
 و صادر را برآوردند و در آن
 بنای آن خیمه را در آن
 کمان برآوردند و در آن
 مدار که مقدار دوسه یونان

۵۴

سافت داشت از یاد آورده
 بنیاد و در ته آن وقت
 بیست و نه روز و غرق مقدار قدم
 او بود چون بخاران بعد
 آنرا در ش هموار ساختند
 از تاب برداشتن او هم سبک گویان

بعضی از اینها میگویند که اگر آن
 این وقت را متصل تمام نموده
 قطع و بیکر ده آید برای چنانچه
 سخته نشود بسیار و اوقات خلایق
 در وقت ارتباط مصلحت آنکه در آن
 اگر چه کار شکل است حضرت
 بنیاد بنیاد آن در در راه

کفایت در بیان این
 در خواست نشانی از این
 که در مورد و در این
 که در مورد و در این
 که در مورد و در این

غایت کرده بودند و آن مغفوره مرحومه آن نقد تبر که را بر حاکم نهاده می پنداشتند
 که عندالاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند
 چون آن در حاکم را بکشد و در حسب الاحتیاج خود یافته چنانچه در یکاه براه مستقر
 بهشت روید و ستیاب گشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود بود
 عشاء و تبارکجا داشت تذکره این نقد تبر که میان آمازل مجلس بهم گفتگوی میکردند که
 فلان شهر فلان کن سبب همین نقد تبر که بر حبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
 با شماع این حکایت که از هر گوشه و کنار مروان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
 زبان بودند که بیکبار متوجه شده بوالده مرحوم این احقر خطاب کردند که ای همیشه صاحب
 خیال شما چیست والده صاحب خندان شده بعضی سانسند که از حصول آن نقد تبر
 چند بار واقعه عجیبی در عالم غریبه معاشه کردم یعنی وقتیکه عندالاحتیاج بدرجیکه آنرا در
 نهاده ام می کشایم موافق احتیاج خود از ان می یابم حضرت با شماع این معنی غایت متج
 گشتند و سر بسجود شکر آبی نهاده بعد ساعتی برواشته فرمودند که ای صاحب حال چنان
 که شمارایش آمد که شما گمان کرده اند که آن یک روپی دیگر مبلغان خواهد بود بلکه برتری
 را که این نقد سید هم عندالاحتیاج ایزد منان از خراج باطوار گوناگون و با انواع
 بوقلمون حاجتی او را می برآرد لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
 انا عند ظن عبدي بی باشما معامله ساخته اند و باین عترت و کرامت نواخته
 اند والده مرحومه میفرمودند که نشیند این تفسیر و تشریح از ان روز بطوریکه معامله با دیگر

که در مورد و در این
 که در مورد و در این
 که در مورد و در این

که در مورد و در این
 که در مورد و در این
 که در مورد و در این

اگر بفضل الله تعالى در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
 دین است محروم و بی نصیب خواهیم ماند و جهاد که بتجارت اخای اسلام است باصل دین
 و سعادت نتوان کرد و احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازیم و آنگاه جهاد و قتال
 بپردازیم بدین عزیمت باجزیه چند منشور لامع النور بنام ساکنان دجله و بخت و سهارنویز
 مشتمل بر طلب ایشان برای آماج گناشته و مولوی محمد اسماعیل مغفور و مولوی مسرور
 عبدالحی را که برای آوردن تباکل مسور بودند و حال آنکه در خصص آن نواحی فرمودند که
 چون این نامه سعادت شما با امانی آن بلدیان بوساطت این سلطان فایز گردید
 آنها باغ و عمار و غیره املاک خود فروخته کلیم اجماع بدار الخانات شاه جهان آباد
 بخدمت آن هر دو خلفای باشندین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود با محتوی تباکل
 سعادت این خیر آل بختور اقدس اعلی گناشته فرستادند درین اثناء مکاتبات
 امانی کاپتور و کوثره جهان آباد و کجوه و فتح پور و قصبه و ملو بطلب آن امام بهام
 بضاحت و التواء تمام فرستادند درینوقت مولف این رساله بقصبه نصیر آباد بود و فرمان
 سعادت عثمان بضمون اینکه خود راز و دشتاب بقاقله الملقن کن که اراده سفر کانپور
 دارم و او بهیچ دست ببط سعادت آگیر درین دور و سیر و عده کرده است باید که بجز و وصول
 این رقیبه خیر نصیب بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بجز و وصول صحیفه کرامت
 شمول چون بخدمت والا رسیدیم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متهم است که بعد از
 تاز فخر تا اشراف و بعد از آن نماز عصر تا مغرب خود را از غشیشی بمعاف و معذور نداری

از دست غدار حاصل گامان
 آن در ملک این سعادت
 است و از اول سواد
 قبول بر دیده نهادن
 انحال بنداری بنده نزل
 دولت انحال حال ملک
 لازم در آن محبت

حضرت از بی بی مدینه شده
 در قصبه نوران در دیده
 شکر و زوق کند و در آن
 کی با سعادت بیعت و در آن
 از آنجا که فرموده یافتند
 آمده در دست مقام فرمودند
 انجام عیان تبارک و تعالی

شکر و زوق کند و در آن
 کی با سعادت بیعت و در آن
 از آنجا که فرموده یافتند
 آمده در دست مقام فرمودند
 انجام عیان تبارک و تعالی

[illegible]

قاعاً صفاً صفاً نوری فیها عوجا که امیاه چون کف دست مری میشود بفاصله
 دو سه قدم در تمام زمین بزرگان آبیاری جمع یک گز و دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت
 مساحت میشود با نفی از غیب که شخص از مری میشود و دمره بعد اولی و کرة بعد اخری
 سید هر سبب که این زمین بر سر و آب بان شتی است در قبضه ملک و خالق آن اگر
 خواب هر غرق کند و اگر خواب نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیت الله انما احلنا
 خسرانهم فی الفلک الشکور مودی میازد بشاید این معالیه غریب و ملاحظه
 این واقعه عجیب را سیمه از خواب برخاستم و بخیر اقدس و الارسیده بعد از آکسدام
 عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفرهای یون بر گرد
 خوابد در جناب فیض آب خندان خندان و مسرور و فرحان دست شریف بردوش ماین
 خیف نهاده فرمودند که انکار آنروز در اقرار امر و نذر اسبب و باعث چیست بنده
 خواب خود را عرض کرد و آنحضرت فرمودند که بر سرچو شما یان اگر چنین تازیانه ادب و مروت
 نگزیده شود رجوع براه راست بدایت متغذرو و شکل گردد بدو و همی سفر کن حال الامر
 سلخ شوال المعظم سنه یک هزار و و صد و سی و هشت هجری بحیث چهار صد کس که اکثر از پیشانی
 متاهل بود و نماز تقصیر رای بریلی عبور در ریاسی نموده مقدار یکپاس برای تو و بیخ و خن
 بیعت امانی بریلی و غیره معومان اطران که بالار و جمع شده بودند متوقف شدند آنوقت در کعبه
 خانسان سرکار و ولتدار که مولوی محمد یوسف مروجم بودند کی صدر و پیمه قدری زاید
 بر آمدند سید المجابدین از دست شریف خود گرفته بفرای رای بریلی و غیره محترقه

[illegible]

که یکناگاه دو سوار تیز رفتار از فلک دوار که قریب پنجاه کس پیاده بایشان همراه بودند
 از دور بلال آسا نمودار شدند و مسافتی که باین مایه ایشان بود قطع نموده بیک
 طرفه العین در آن باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست و همه کس اشاره بآن طرف کردند
 اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فایز گردیده بر همان سبزه
 نوخیز که رشک سبزه فردوس و خلد برین بود و حضرت بر آن نشسته بودند بمواجه شریف
 آباد تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که از آن دو کس بجهت بیان آمد این بود
 که ای حضرت اول ما به عقد بیعت مشرف فرمائید و بخواهی آیت کریمه فاحکم بیننا
 بالحق قضیه مناقشه که فیما بین ما و ایشانست برستی فیصل کنید بموجب درخواست
 آن هر دو کس قریب ایشان بر تهنیت مزین و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
 در حق ایشان و دیگر گسان که حاضر بودند برکشودند و کمر بهمت درمیدان سماجت و
 حاجت بجزاب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الفایت مسکت نمودند بعد از آن
 هر دو گسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیما بین است بیان نمائید پخوان هر دو
 برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان مهر و صداقت از روزی که آوازه قدوک
 بسنت آورد و مجنب گوش زرد این نیازمند گشت از همون روز به تهنیت ضیافت والا
 مع تمام فائده شریفه مشغول و مستغرق بودم بامید آنکه محضر بی طیار ساخته و راول
 منزل این سفر مبارک پیش ملازمان والا نموده فرقت بفر قدین رسانیده
 بهبودی کونین حاصل نمایم امر و زچون بطیاری طبع آن مستغرق شستم این کس آمده

دوازدهم از اقسام بار خال بار خال
 دوازدهم از اقسام بار خال بار خال
 دوازدهم از اقسام بار خال بار خال
 دوازدهم از اقسام بار خال بار خال
 دوازدهم از اقسام بار خال بار خال
 دوازدهم از اقسام بار خال بار خال
 دوازدهم از اقسام بار خال بار خال
 دوازدهم از اقسام بار خال بار خال

گشتند و حضرت سواره کشتی گردیده نزدیک کشتی که دریا گنگ نهایت طغیانی داشت متصل بمکان
 و بعد همه نیکو کرد از آنجا بکمان معزالیه نیم کرده بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند و قریب
 پارس شب باز شیخ منظر علی نیکو بر مع چند محانه که هر یک پراز طعام گوناگون بودند خدمت و لا
 حاضر گردید طعام نیکو چندان وافر بود که همه کس سیده باقی مانده برای ناشتا آورده نهادند
 هنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دوسه صد کس بجان شیخ مذکور بار آورده بیعت جمع شده
 بودند بعد بیعت معقود گشتند بعد کشتی گشته چو منصل موضع و کدگی کشتیها رسیدند
 شیخ محمد بنیاه مع فرزند خود محمد کفاه را دیدند که برب دریای بکمال غریو و شور کشتیها را طلب
 میداد و ملاحظان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان کشتی در آن
 و بعد از مصافحه و معانقه بعضی رسانیدند که از درتها اسباب مهمانی حضور بکمال تساهل
 آورده کرده ایم و قریب دوسه صد کس از حوالی اطراف آن موضع بعزم بیعت بکمان نیازمند از
 دوسه روز بکین ماند و بهمانی ایشان شرف حاصل سکین حضرت بر بستن کشتیها حکم کردند
 و کور فرود آمدند و دانات پرده نشین در کشتی ماندند از چهار گوی روزی که مانده بودند تا
 قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در آن موضع چوپره ماسه بدعت
 که عوام الناس را در چوپره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند همراهم نموده از
 دربان فیض تر جان نوعی غرر در نصایح آویزه گوش کهین و مین ساختند که از گوشه
 کنار آن مجلس ماتم صادق بعضی آن نام کاذب برخاست و بمو نوقت توبه نصوحان و
 بخانهای خود رفته بیلها و کلند با آورده استیصال و اندام در آن شب تاریک آن

اقامت کرد و در آن شب چوپره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند همراهم نموده از
 دربان فیض تر جان نوعی غرر در نصایح آویزه گوش کهین و مین ساختند که از گوشه
 کنار آن مجلس ماتم صادق بعضی آن نام کاذب برخاست و بمو نوقت توبه نصوحان و
 بخانهای خود رفته بیلها و کلند با آورده استیصال و اندام در آن شب تاریک آن

نذر شده از قلم
 و باره و نذر شده از قلم
 انکه پسران که از عقل
 داشتند و نذر شده از قلم
 بازده روز آن مرد
 قوتی تربیت نسبت
 و پسر نذر کرده باشد در آثار
 اقامت آن بلده بباره و دیگر
 شربت بر شکل نمی بود که بباره

حال خود نموده از آنجا کوچیده در بلده آباء و اجداد موافق تجویز شیخ غلام علی
 مرحوم منزل اجلال فرمودند و در باره درسی سنگین ساخته راجه اودت زاین که شربت
 بر لب جو بود تمام قافله از زن و مرد و مع حیال و اطفال و مخدرات و سروق اجلال
 آن صاحب کمال منزل گزیدند و کشته با به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام
 که ذکرش بمیان آمار از عجب به زمانه و معتقد گانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
 با شد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگونگی و چه نویسم
 هر که او را دیده و حالش میزدان عقل سجده کیفیت اعتقادش باید پرسید یا نذرده روز
 حنیان آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکبار رویه فقط در طعام صرف میکردند
 و فقره آباء و روزانه و شبانه مع اطفال و حیال گرد آن قافله جامیداشتند و آن
 اطمینان پذیرد میخورند و می برداشتند و در نیت یک نیمه کلان که در کو و دخیه مندرج
 بودند و ده دوازده نیمه خورد از نیمه دوزان چابک دست طیار کنانیده بنظر فزاید
 اشراف گذرانید و درین مابین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافله معالی پیوستند
 تعداد ایشان به مقصد پیچاه و دو کس رسید شیخ مذکور بیک هر واحد اینها جامه حرام که از خانه
 خود آماده نموده بود بمحضور آورد و معروض داشت که این را بوقت حج بجا بیاورم تقسیم باید
 نمود و یک یک رویه بیک واحد از اهل قافله داده و رویه با قارب آنحضرت نذر گذشت
 و چهار هزار پانصد رویه خرجی راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
 بوقت چاشت و یکبار بعد از ظهر و همچنین بعد از مغرب بمحضور والا حاضر میشد و هر روز

از دیو بر طرف دریا سخن بشنید
 طبعیانی نموده بود که یاد از قافله
 فتح میداد و نصف شهر را
 اگر نذر بود غلیظ و پستمانه
 گوشت و کباب آمده به نذر پیوستن

بنوالاتی جویم گردیده و فرمودند
 که چون بغیر نیت است که از
 و در آن وقت تمام دوزان نذر
 عبادی بگویم و نذر نیت است که از
 خدیو زمر اجبت خواهم
 بنفشه پیراگان نذر نیت

عصر در سبزه بنارستان
 کشتن از میان دستکش
 چنان بود در حضرت بختی که
 ایامی جای التفتیفات اگر
 کجا در پیش آید زیاده بر
 سبب در نقضی و اگر زیاده بر
 سبب در نقضی و اگر زیاده بر
 سبب در نقضی و اگر زیاده بر

که بازار شرک و بدعت و لطف ایشان روحی داشت بسبب ظهور آفتاب سلک سنت
 سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و منسی شده بود و این
 تقریر و لفظ را استقفا ساخته بحضرت امام محمد شریف فرستادند مضمون استقفا همین که هر که
 چنین بگوید سزاوارت چیست چون استقفا بحضور والار رسید جوابش بدینگونه زیاده
 تحریر یافت که از واصلان خدا این بدیع نباشد چه اگر بفارقت و فوت ادنی سکن
 زمین و آسمان میگیرید چنانچه فحای آیت کریمه فما بکلت علیهم السماء والا هن
 الا لیه نصصرح قطعی است چون جواب با صواب و ندان نشکن بجاسدان بدینگونه رسید
 از غایت خجالت پند روزان راز را پنهان داشتند و آخر بوجوب قول مشهور مصرع
 یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن * این راز مخفی بر ملا گردید و آن تیره در ناز
 نادم و پشیمان شدند بالاخری بعد دوسه هفته از ال آباد نهضت فرموده بطی بکر و
 چون آب و ریابنایت تیزی داشت در شهر مزبور رخت اقامت انگه نمودند شیخ
 عبداللطیف که از جمعه تجاران هندوستان بودند و از بدعت دوسال بشری بیعت
 مشرف شده دوسه روز در ان مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر
 گذاریدند و کمر بیعت حج بمیان بسته بسکک حاجیان نسک گشتند و در آثار
 اقامت آن مقام خلایق کثیر آن شهر و نوای آن بیعت نموده از شرک و بدعات و غیره
 تائب و تائب گردیدند بعد از انقضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردید که شتهای
 و سچاگر گشته اقامت کردند دوسه روز در ان مقام مانده بطی بکر و زه قریب

گرفته باراده
 نمودند چون شدت بر نکال
 مانع نباشد بود بخیر و در شهر
 بنارستان مانده شانزده روز
 بران علی التوالی باریدند چنانکه
 چنانچه داخل سکونت خویش

کردن نماند و در ان مقام
 آن مقام بفضل ران مقام
 اطعمه گوشت و گوشت و گوشت
 همیاد و میوه و میوه و میوه
 احتیاج هیچ طعام نیفتاد
 است بر یک انگار و نوبت
 بیعتات السابکیم که پیش ازین

دوسه سال بعد بیعت از
 معقود بود و از بدعت
 مملی انگر از زاده کرده بود
 بیعتات السابکیم که پیش ازین
 و از بدعتات و بدعتات
 از بدعتات و بدعتات
 از بدعتات و بدعتات
 از بدعتات و بدعتات

از آن جا که عید به بهار و بهار به بهار
رسیده یک روز برای تیر
بعضی ایشان در وی در آنجا
اقامت داشته عید از آنجا
انگشت فرموده بدو دریم
چند روز در شهر اقامت نمودن
داشت اقامت اقامت نمودن
هم خیانت از آنکه عید نمودن
از در افض بود با آنکه عید نمودن
روز بیایان نمودن

از انگلی ریشی از کشتی
 بیرون رفتن نمودند و در کربلا
 بیست و سه سال در آنجا ماندند
 و در آنجا بیست و سه سال
 در آنجا ماندند و در آنجا
 بیست و سه سال ماندند

سید عبد الله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوعه
 بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار وادگشته متصل بلده کلکته بر
 طیار ری طعام چاشت کشتیها بستند نشی این الدین وکیل کهنی که کل سید امیران آن
 عظیمه بود با چند عماید دیگر بفرستاد استیلا ممالک پای آن امام عالی مقام را متعارف ملک دوازده
 معوضه داشتند که ای آفتاب مالماب اگر بقدر و ماست لزوم خود این ذره بمقدار را بنظر
 توجه بنوازی و کلبه احرار این فقیر را بفرستاد قدم خود معجز و سیاهی نیاید و آخرت سازی
 دور از اخلاق در ویشان و عساجز نوازی خواهد شد اگر معوضه این مکینه بفرستاد
 مشرف گردد و زهی طالع این سعادت مند و خجی اقبال این بخت بلند خواهد بود چه اگر حماید
 و غیره ساکنین این بلده گرد و گدازده برای ادراک این قبایل که استقبال است اینک سید
 حضرت فرمودند که نشیندی بیعت بود روشن برداش پستان که باشد دست دست
 پیش دستان به چون پیش دستی کردی گوی مد عابردی انشاء الله العظیم جز بکاشا تو
 دیگر جانات قیام این شهر سکن وادی نخواهم گزید درین انشاد و دست حماید کشتی
 رسیدند و بلاقات فائز گردیده در خواست نزدل بمکان خود با ازان حضرت بکمال
 ساجت و لجا بخت نمودند حضرت فرمودند که ما از نشی این الدین احمد خان حمد موکه
 کرده ایم که نامت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت دارم الحاصل بعد صلوة
 مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری پیسیر بمکان نشی
 تشریف بردند و نشی سطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغچه خویش که بکمال

از کلبه ای سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوعه
 بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار وادگشته متصل بلده کلکته بر
 طیار ری طعام چاشت کشتیها بستند نشی این الدین وکیل کهنی که کل سید امیران آن
 عظیمه بود با چند عماید دیگر بفرستاد استیلا ممالک پای آن امام عالی مقام را متعارف ملک دوازده
 معوضه داشتند که ای آفتاب مالماب اگر بقدر و ماست لزوم خود این ذره بمقدار را بنظر
 توجه بنوازی و کلبه احرار این فقیر را بفرستاد قدم خود معجز و سیاهی نیاید و آخرت سازی
 دور از اخلاق در ویشان و عساجز نوازی خواهد شد اگر معوضه این مکینه بفرستاد
 مشرف گردد و زهی طالع این سعادت مند و خجی اقبال این بخت بلند خواهد بود چه اگر حماید
 و غیره ساکنین این بلده گرد و گدازده برای ادراک این قبایل که استقبال است اینک سید
 حضرت فرمودند که نشیندی بیعت بود روشن برداش پستان که باشد دست دست
 پیش دستان به چون پیش دستی کردی گوی مد عابردی انشاء الله العظیم جز بکاشا تو
 دیگر جانات قیام این شهر سکن وادی نخواهم گزید درین انشاد و دست حماید کشتی
 رسیدند و بلاقات فائز گردیده در خواست نزدل بمکان خود با ازان حضرت بکمال
 ساجت و لجا بخت نمودند حضرت فرمودند که ما از نشی این الدین احمد خان حمد موکه
 کرده ایم که نامت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت دارم الحاصل بعد صلوة
 مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری پیسیر بمکان نشی
 تشریف بردند و نشی سطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغچه خویش که بکمال

عالم در جنت از نعمت انوار
 از تبار پادشاهان است که در آن
 بنفدر است از دیگران باده
 نموده بایست که فی الجمله
 سوره صافات است که در آن
 شاره در این جمع است که در آن
 عالم در جنت از نعمت انوار

را برای گفتگوی خود از مدعی و مدعا علیه پرس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
 برگزیده بایشان میرسد بعد از قضای همراه انگریزی و سایر پیشم خود معائنه کرده ام که از
 عدالت مبالغه خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار بایشان واصل
 میشد و قریب پانصد کس از طلباء و فقر از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام می
 میشد شش ماه کسوت بلا تعرض بجد و کد می یافتند و هر هر وی که عازم بیت الله الحرام
 یا یومین المکوفه از ان مرجع فیض طلب میداشت بگشاده پیشانی دامن آرزویش را اگر آن
 بار می ساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و این اہت و اجلال از عبادت
 منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاہل نمی بود که مزید بر این تصور نباشد
 چون از کار خنده خود فراغت یافته بزمانه میرسد با مورات خالگی که شخصی سپرده بود
 خود را بیکار و بطلان داشته در تشریف نهم و تماشای رقص و محو انگلی بزنان بری بیکر موش
 مشغول و مصروف بودی مگر از وقت درود سعادت آسود و جناب عاقبت محمود درویش
 خود متش می بود و شبانه بمان بلامی آفت اندای که پنج شجره دین و ایمان سیکند و عالم
 را نگویند و بدو رخ می افکند منعم و مشغول بود و بدام باند می خود میگفت که حیثیت
 که عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این روسیاه عاقبت تباہ را کس محض است با تو
 این اکثر فیض تاثیر که بجد و جهد آلاان و مستیاب میشود و مجر و م و ناکام میدارد چون
 دو هفته برین ماجر گذشت و قریب دو هزار کس از عماید و علما و غیره متوسلان ناظم
 آن مکان ببیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربوند روزی ندای خود را

در بیعت خودم از نعمت انوار
 از تبار پادشاهان است که در آن
 بنفدر است از دیگران باده
 نموده بایست که فی الجمله
 سوره صافات است که در آن
 شاره در این جمع است که در آن
 عالم در جنت از نعمت انوار

شما نشیند و خیر این خادم
 با نیاز کلک نشاند حضرت بجد
 اجتماع این سخن در آن
 غلو بگویند و گاه که کسب
 پیغام که بر آن گویایانندی
 ساخت حضرت و جواب از شاد
 کردند که در ایام بیعت

این حال در پیش پادشاه
 که بر خنده گاهی خنده بار
 بخت آن کرد و در روزی که پادشاه
 بنام آنکه نصیب از غنای او
 عبدالحی صاحب گنجینه را که
 بنام او که در سال ۱۰۸۰ هجری
 در آن وقت که پادشاه
 در آن وقت که پادشاه

بعضی تبیان آورد و بعد از آن گفت که کدام رو که آب و رویش بنجاک مذلت و خجاری بخینه
 شد و در آن محفل عالی که محل مقصد و قابل یاباست رو آرم آنکس سادت نموده و جو آ
 گفت که اولیا رخدا و پیشوایان راه پدر مطرح انوار امتناهی و اخص النواصل خلیفه الی
 بستند اگر ارا دت صادق و عزم تو به راسخ داری مضمون این رباعی را بدو تو تر
 نموده قدم جبارت بر کثار رباعی

باز آماز آهر آنچه هستی باز آ	گر که کا فر و گبر و بت پرستی باز آ
وین در که مادر که تو سیدی نیست	صد بار اگر تو به شکستی باز آ

منشی مذکور بحد اصفاء این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بملح و الاحاطه گشت
 و بمجد و بروی آن شامال نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت افتاد حضرت
 برداشته در کنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جاد او اند و در وقت هجته
 و حشره این خبر به خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلده خطیمه تادیت و زماه هر
 قریب هزار کن بشن بیت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
 گردید که در پیش پادشاه فراخ بجز نماز هیچگاه دست نیامد تا باکل و شرب چه رسد و چون
 اجماع خلایق بر روز از احاد و عشرات بال از الون کثیره و تنجا و زگشت مکانی وسیع
 متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان ملو و مشون می ساختند و چون پر میگشت حضرت
 بر دروازه تشریف ارزانی فرموده بهشت و ستار را واکرده بهر گوشه و کنار آن مکان
 بهشت با عین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان آهنگ بلند تلقین می نمودند

فائده برای خدمتگزاران
 ایشان متین بودند و چون
 مسلمانان بنگاه که نکاح اول
 ایشان که پدر و مادر ایشان
 میگشتند بطایفه اسلام باشد
 و من بعد از آنکه بنام
 و مصروف او میشوند و آنرا
 که خداوند ایشان بخانه خودی
 آوردند و اصلاً و بطاعت
 کلام تشریف آوری می نمودند
 به خدمتگار متین بودند
 متین بودند که با عین
 با عهد از خدمت بیعت صد
 بنام او که پادشاه
 بنام او که پادشاه

بیت کی کوادری نشانیدار
پنجاب و بنگالہ کے راجاؤں کا
مستقبل بودند کہ با عین
چوتھ علمائے دین پر غنی
کلام شرعی را می نمایند
آوردند اصلاً و مطلقاً
برضا سندیش بجای خودی
و مصروف او میشوند از

حضرت شده است
 موصوف رساله
 طریقه نقیبه که نقیبه انکار دارد
 بافته بر روزگار از نرنگ
 بر کینه فو است و بافته
 بود و خاد و بود و آمده
 جانم دوران بنود آمده
 طریقه نقیبه که نقیبه انکار دارد

نیست چه که این درویش بعد یک دو سه ماهی دیار غرب نخواهد گردید ایشان جوانانند
 که آثار این کس تا دامن قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرق مسلمانان
 با هم حدود و مرایش با تیان غلظت و شداد است حکم و مضبوط کردند که هر که دامن لب خود را با این
 نجاست بیالاید جز مانه سنگین ابد گرفتار تو به بدادن طعام حسب حال او مقرر و مسلم
 اند چنانچه اهل محله بعد نامه از جمیع توابع و متبوعین خویش نویسانیده پیش خود میدارند
 حاکم بعد صفاء این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
 گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصل شما تخفیف
 البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همراهمان آنحضرت که
 از بریلی باراده حج سعیت اختیار کرده بودند مقصد و پنجاه کس از زن و مرد و طفل
 به عرض شمار رسیده بودند و دیگر خلایق بشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات
 میرسیدند عدد مهمانان و زرقای بالفین و گاهی متجاوز از آن میگشت همچو کافکاتیل
 طبع طعام در خانه ندان زبده الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد
 که از مهمانان فاضل ملنزه در خانه های جوار تقسیم می یافت و از باب احتیاج یکی برای
 شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود و کسی برای بنای مسجد و چاه
 هر چه هر کس طلب میکرد و امن امید خود بر کرده بسکن خود معاودت مینمود و شیخ محمد بن
 تاجر که در آنوقت بر فاق حضرت بود اکثر حکم بر خطیبان ملین و محتاجین بر ایشان اجرا
 می یافت چنانکه در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیہ بملین و غیره

از آن وقت
 چنانچه از او
 غریبه که در آنجا
 حضرت قدوة الابرار بودند
 و فضیلتان بیشتر
 اختار این بود که در شهر

سبب یکی از عائد بنود که
 در مال و دولت عظم قدر داشت
 بود و مهاجران و سادات
 که در بلاد و اطراف آن شهر
 ساکن و معتمد بودند داد و ستد
 از دو کانش میداشتند و در
 سر کرده و پیشانی می داشتند

از این رسد و من الا ان
 که گویا از بانی از نرنگ
 از این رسد و من الا ان
 که گویا از بانی از نرنگ
 از این رسد و من الا ان
 که گویا از بانی از نرنگ

<p>لب العالمین است در دانش دعای و دعوی و در علم و فضل است که ابوالکلام فیض آدم که نام حضرت جبرئیل علیه السلام است فیض از این عالم</p>	<p>نوازن سبب باران هزار همه غرق در بحر صدق و صفا به بین سوبو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و خمار</p>	<p>لب العالمین است در دانش دعای و دعوی و در علم و فضل است که ابوالکلام فیض آدم که نام حضرت جبرئیل علیه السلام است فیض از این عالم</p>
<p>چون درون رفتم و مقدار دوسه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی سطل بجوهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه ازان بحران هفت تهم می ارزید شسته است و جمالی دارد که عقل و صفات در وصف او بادیه جیرانی و پیشانی سرگردانست و تلم بریده زبان بار تمام شمه از تو صیفش مانند مال تلم لاغر و</p>	<p>نوازن سبب باران هزار همه غرق در بحر صدق و صفا به بین سوبو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و خمار</p>	<p>لب العالمین است در دانش دعای و دعوی و در علم و فضل است که ابوالکلام فیض آدم که نام حضرت جبرئیل علیه السلام است فیض از این عالم</p>
<p>فروزان مخ خوب آن و لغز غلط گفتسم اعجوبه روزگار ز شرمش عرق ریز گل و چین دور لفش بگرد رخس حلقه زن رخس ساده از ریش و سبک چوله شادم چو پیش و لے با ادب مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش بخندید و دادم جواب سلام</p>	<p>نوازن سبب باران هزار همه غرق در بحر صدق و صفا به بین سوبو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و خمار</p>	<p>لب العالمین است در دانش دعای و دعوی و در علم و فضل است که ابوالکلام فیض آدم که نام حضرت جبرئیل علیه السلام است فیض از این عالم</p>
<p>چو تابنده خورشید در نیمروز عیان از رخس قدرت کردگار به تب لرزه دایم سپیل من عیان سنبستان بگرد من ملایک و را ساخته سجده گاه نشاده و صد مهر حیرت بلبل سلامی نمودم بآن کشت کیش شده حیرتم جمله بیرون خرام</p>	<p>نوازن سبب باران هزار همه غرق در بحر صدق و صفا به بین سوبو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و خمار</p>	<p>لب العالمین است در دانش دعای و دعوی و در علم و فضل است که ابوالکلام فیض آدم که نام حضرت جبرئیل علیه السلام است فیض از این عالم</p>
<p>لب العالمین است در دانش دعای و دعوی و در علم و فضل است که ابوالکلام فیض آدم که نام حضرت جبرئیل علیه السلام است فیض از این عالم</p>	<p>نوازن سبب باران هزار همه غرق در بحر صدق و صفا به بین سوبو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و خمار</p>	<p>لب العالمین است در دانش دعای و دعوی و در علم و فضل است که ابوالکلام فیض آدم که نام حضرت جبرئیل علیه السلام است فیض از این عالم</p>

لب العالمین است در دانش
دعای و دعوی و در علم و فضل
است که ابوالکلام فیض
آدم که نام حضرت جبرئیل
علیه السلام است
فیض از این عالم

لب العالمین است در دانش
دعای و دعوی و در علم و فضل
است که ابوالکلام فیض
آدم که نام حضرت جبرئیل
علیه السلام است
فیض از این عالم

۷۹

اگر چه تماشای آن بستان که نظیر و مدلیش در مملکت سفلی امکان ندارد و یک
و آسودگی حاصل نبوده و بحکم ضرورت پیش کسی نشین آمده به تنگنای تقیث لب
نشاد کم که بر دو مکان تضاده چیست و نام چه دارد نگفت یکی بهشت برین
است دارالقرار مؤمنین یقین برب العالمین و دوم نه ندر انجانه کفار شرار که
در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمره کفار فجار هستی و در
عالم اختیار سکونت داری خویش را از این مکان بیست نشان محفوظ و در امان
دارد اگر یک جل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجابت و ضاعت روی
و بسبب روی نخواهد بود و ابد الابد دست ثواب مالان و محوس این مکان قباحیت
توان خودی اندر هزار هزار از دینی که داری دست بردار و در احاطه سلاسل
گلگون خلیج افغان میشوم گلگون بلبل خواندن از زبان میشوم گلگون بخت از زبان میشوم
گلگون بخت از زبان میشوم گلگون بخت از زبان میشوم گلگون بخت از زبان میشوم

بسیاری دیگر بنده دوست عزیز
خسته راهی ملک چهارخوانند
شد بدین بودم که چشم بند
چون خوابم پیدایی بشویم
بشنیاری محفوظ پسندید
شکر وفات دیوار ایامم بگویم
دیگرانند و اسباب

قصه کوتاه چون صبح دید و از خورشید عالم تاب کفر و ظلمت یکسو گردید و نزدیک حساب
 ذاک رفته بعضی سانسیدم که مرز و دوازده و سوارسی ذاک بجلگه باید رسانید آن شخص
 روز دوم بزرگ نشسته در عرصه چهار روز فائز ملکته گردید و بجز و وصول و محفل
 خیر شمول رسیده بعد از اسلام نذر گرانیده بختیار بیائے آن زبده الاخیال افتاد
 و طوفان گردید که یاد از طوفان نوح میداد و حضرت تسکین و تسلیش فرموده سر
 آتا میر و آغوش مرحمت جاداده حالش پرسیدند آن سعادت مند قصه خواب هر سر
 خواب خود را که هزاران هزار کس از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان
 بعضی تشریح و تبیان در آورد و بعد از آن حکم کلمه شهادت گردیده در حجره اسلامی
 و زمره ایمانیان بکمال نشاط و انبساط درآمد و بعضی والا رسانید که هر چه احکام اسلام
 ضروری و لازمی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارد حضرت بهانوقت مزین
 خاتون را طلب داشته صلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعد مختون نموده در
 زمره مختونان جاداده دوسه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت خفته بصحت
 انجامید لباس فاخره مجلس ساخته بجنور والا آورد و در شرف بیعت مشرف گردیده بمرکز
 دوسه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بمیل طی اک عازم دیار خود گشت ایات
 چون خزان آمد ز شهر خویش
 چون بهار آن شد سوی آن انجن
 بوداری طرفه نورانی شده
 گلشن آمد و چو گلشن باز گشت

[illegible]

پیش از آنکه بیست و هفت سالگی
 پیش از آنکه بیست و هفت سالگی
 پیش از آنکه بیست و هفت سالگی
 پیش از آنکه بیست و هفت سالگی

در گنگا ساگر جریان نموده روز سوم مقدار یک پاس روز برآمده در بحر فوار در بحر می کرد
 مشهور بگیا کاجی است و اصل گردید در واقع عجیبه چارده غریبه و داده حکایت منظومه

در پنجبایک قصه آمد بسیار حکایت عجب است مان هوشار که میگفت آن سپید پاک کیش که من چون زمکن بیستم کمر سوے مشرق ملک هندوستان چو یکسر ز انهار کردم گذار بآن صورت معنوی شد پدید بجایه و جلال و برعب کمال بمن گفت بامن جبارت ساز ستم آنکه فرعونیان را هلاک هزاران سفاین بهر سال و ماه ندانی محیطم بگرد زمین چرا سیر گردیدی از جان خویش رجبان خود امر در سیر آمدی بجانت اگر نیستت بیسم و پاک	کز و کبر و نخوت رود سر بسیار بگفتار من سر بر سر گوش دار دوسه بار بشنیدم از گوش خویش بچشم و عسره ز بهر سفر بکشتی بر انهار گشتم روان مرا گشت چون بحسرا عظم دوچار به بیست که پوشش از سر من پرید که از وصف او منطقه ماند لال که تو صعوه هستی و من شیل باز نمودیم بے بیم و بیخوف و پاک ندانی که چون می نسایم تبار ستم دائره نقطه وارشن بدین ز زخم چه دانی تو در مان خویش که پیشم بدینسان دلیر آمدی چرا سیر مان را نسانی هلاک
--	---

در آن روز که در بحر فوار
 در آن روز که در بحر فوار
 در آن روز که در بحر فوار
 در آن روز که در بحر فوار

از دامن این عالم برون
 از دامن این عالم برون
 از دامن این عالم برون
 از دامن این عالم برون

و چه اناث زاید الوصف از
 پیدارند و سبکین آنجا چه دور
 سینه شان پوشیده میماند
 بدوش خود که اندر دوش
 گوی از نان آنکلان قطعه بار
 لعلین دل فود داده میباشند
 صیقل کلی باشد و بیاف
 ناکه خدای در نظر کلان
 بیانی می نماید و بر کمال

زمین آن جسارت که کردم بنوی علی بعد ازین نذر باز احکام	بسیارم از لطف اے نیک خو که کردیم خشم سخن و اسلام
--	---

بعد گذشتن دوسه ساعت بخومی لنگر برداشته و پیر دما گذاشته مرکب را سرد اند
 و حضرت جمیع اهل اکبر را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد
 از آن کمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهلای جمیع کلب
 بدرگاه باری سئلت نمودند و بوقت دعا و تائین اهلای کشتی عجب حالت بر حضرت
 طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوا می فاستجب نمی شنود و چون
 رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آراگاه خویش قرار گرفت
 و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیر کلی کوشت که منجمه جزایر طیار
 لنگر کردند و ناخدا با کثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمد
 در کلی کوشت فرود گشتند احوال طیار حکویم چه نویسیم که معاملات و رسمیات آن
 مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه از آن بگو
 خامه بطریق اجمال می سپارم و انموده جی از آن درین صفحه قریباً می نگاریم چون
 آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط و انتقام طاری و ساریست و از برود
 و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده مهنود انتقام چو زن و چه مرد همه عریان میباشند
 حتی که دختران ناکه اختاری از جامه خود ندارند و برهنه محض میگرددند و باید روبرو
 و مادر خود در دوکانهای و محلهای خویش می نشینند و ویریه حملات و باز آراش

و چه اناث زاید الوصف از
 پیدارند و سبکین آنجا چه دور
 سینه شان پوشیده میماند
 بدوش خود که اندر دوش
 گوی از نان آنکلان قطعه بار
 لعلین دل فود داده میباشند
 صیقل کلی باشد و بیاف
 ناکه خدای در نظر کلان
 بیانی می نماید و بر کمال

بجای از شب که بیدار
 حال خود بیانی نمود چون
 چو از شب بیدار شد و در آن
 از خواب بیدار شد و در آن
 چو از خواب بیدار شد و در آن
 چو از خواب بیدار شد و در آن

پس چند تمام خوش گذشت قصه از کنار سنگ گداز پناه من نهاده بعد از قدری دریا
 نور روی وقت صبح قلعه نکا نمودار گشت نیز بنیان که نظر خود بد آنجا بنیاد گماشتند میگفتند
 که شیخی بطور که سرخ در و حاجی دریای بنظر می آید چون از معلم پرسیده شد گفت که
 همین قلعه نکا است و از غایت توج واضطراب دریا گاهی پدیدار میشود و گاهی
 پنهان میگردد و سلمان عربی این را قلعه انفاریت میگویند و سیت بند را سیکر محاذ
 انکا تا کنار دریا دراز و طول خود را میشود نزد و نمودان مشهور به بلارم است اگر وقت
 مقابل را و آن بدریاسته بود و الی الان زیارتگاه هنوز دانست و بر سر کس از شما
 امروز وقت شب یاد آتی و تسبیح و تهلیل نامناهی و متفقار از جمیع حرایم رضایی
 واجب و مختتم است چون شب درآمد آنحضرت بعد از نماز عشاءین حزب الحمد و ذکر
 را امشب سه بار خواندند و میفرمودند که عفاریت و شیاطین اگر زهره تعالین این
 گروه قایل سیدرند اینک گوی و اینک یدان و در آن شب تاریک آنحضرت اکثر
 بیدار می بودند و مانند پاسبانان دور و سیرگاه بالا و گاه زیر مره بعد از آخری لکه
 بعد اولی در تمام جهاز میفرمودند تا آنکه شب پایان رسید و صبح صادق بیدار
 و جهاز از مکان غوث و هولناک بحیرت تمام بیدار آمد و هرگاه یکروز روشن شد
 و اخلا چند طبق جلوی آن حجره خوش بیرون آورده مجلس نمود و شریف منعقد
 کرده بعد از اختتام قصاید مولودیه شرعی تقسیم نمود و روز سوم شصت نفر
 جهاز دیگر که در سلاک قافله مانسک بودند بر زورق کشته بر جهاز آمد و حال

بنیت گاه خود بدینسان
 بیایین کمال بنیاد
 سبک با گاه از جانب
 چیزی سوزناک بمان
 بجا است بریده آمد
 بجا است بریده آمد
 بجا است بریده آمد

این ملامت در غم می آید و فغان
 دلخیزد و دایره بیدار
 از روی اندوه و فغان
 از روی اندوه و فغان
 از روی اندوه و فغان
 از روی اندوه و فغان

چونکه سید پیر پشته در آیین
جان ز غم ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز
چونکه ز غمت شده افروز

گفت پئے مادوسه اشتر بيار
گفت كه جاى شتران زير محل
گر بر دم قوت پايم كجاست
چونكه شنيدند رفيقان چنين
مضطرب و گريه گمان زار زار
دست بردن آركه وقت دعاست
گفت پناه من و تان داوود است
او همه مى بينند و دانند مرا
ليك بخوانند درين مضطرب
كس عدو خود نپايدان نياند
گفت نگاه كن توبه پايدان كوه
باد و شتر بان گفت شان چهار
چشم خود آنسو همه مى دوختند
چونكه رسيدند همه اشتران
كين شتران گر بگرايد دهي
گفت يكى بهر گرايد و بهم
يا فتم آن اشتر و گشتم سوار

تا همه گرديم بر آن سوار
هست بيه دور و راه اجل
هر قدم اين دم بدم اژدهاست
هر همه گشتند نهايت حزين
جمله گفتند از ان غمگار
غير دعاى تو پناهم كجاست
آنكه بهر حال مرا ياور است
هر چه ضرورت رست رساند مرا
سبع مشائى همه كس بهفت بار
كامه يك مرده ده و در نشانند
چهار شتر باهم فست و شكوه
اين طرف آيند هلا بوشدار
شمع طرب يك بيك افز و خندند
كردن فخص يكى از ساربان
منت و احسان بهر مانوى
منت و احسان ز چهر و بر نهى
خورم و خند ان چو گل نو بار

چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان
چون بخود نذر آستان

حالم آن شتر و رفيقان او
جمله گفتند كه اين باجوا
رفته ز افضل خدا بر شما
است تان اين مدد غيب بود
كنكم حى بشمار و نمود
در پيچيدن شتر و اين ساربان
نيست و درين شهر عيان و نشان
كنند زى بخشش زردان ملك
جمله دران موصوفه شترى ملك
بين دو ساربان ملك گشتم
مژده ده احمد بان گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم
فلايه بنوايب ملك گشتم

[illegible]

که بدید ناخدا آنکه به کجاست
چهارم از آنست فیاض
که در شیر روز و جمعه
ساعت نو روز و شنبه
خونده مع ناخدا در ک
چهارم روز در اشرفیات
که بدید ناخدا به بندر و کوه که شرفیات

زینت پند کهنون بانیم
 نعمت آینه کهنون بانیم
 زاری ناله چون آید بانیم
 نضر ای کساری بانیم
 بربین می از افتد مسلم بانیم
 عجب و طوفان از کوه بانیم
 که در غم و غم بانیم

راهی گردیدند و بوقت صبح در تریه جده فروکش گردیدند تمام روز در آنجا مقیم ماندیم تا
 گمان بر محل نشسته در مقام جدید رسیدیم که در شان آن نزول آیه کریمه انما یفزع الی الله
 الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره فاعلم ما فی قلوبهم فانک
 السکینه علیهم واثابهم فتحاقر بیا و صفا هم کثیره الا یة در سوره فتح دارد
 شده رسیده در آنجا امام الهادیین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و بر آمرزش جمیع
 قافلہ کمال التباهج و تضرع و شوق بجناب و اسباب العطیات سلسلت فرمودند باز از آنجا
 روانه شده بوقت نماز صبحی داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بجز
 رویت کعبه معظّمه و اندک لها شرفا و تعظیما عجب گونه حالت برشتا قان جمال با کمال آن
 بیت ذوالجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان نوشتن اندک از بسیار و شوی
 نمونه از خروار جگر چاک و تمام هست حاصل قصه بیای آن مقام ذی الاحترام و عرصه
 دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل بخواست و از کثرت
 عجز و زاری و ابتغال و سیرقاری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام بفرمود
 کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآب یدیه می شستند ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون	لقمه ز خوانشن بچشیدم کنون
محت ما بطله سپایان رسید	این دل شتاق کنون آرزید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه میهمان و خدا امینان
سفره نعمت پی ما برکشاد	جمله مرادم ببرمانساز

از کوفت دل می شستیم بآب یدیه
 در این راه از کوه بانیم
 بربین می از افتد مسلم بانیم
 عجب و طوفان از کوه بانیم
 که در غم و غم بانیم

از کمال این است که هر قدر که در راه حق راهی
 بستی تا سجدی بنویسی که سجدی از حق
 برای آنکه از حق دوری از حق دوری
 افتاد صلوٰه الزامی از حق دوری
 در این راه که از حق دوری از حق دوری
 راست از حق دوری از حق دوری
 کفرین از حق دوری از حق دوری
 سید احمد باقری از حق دوری

سرتراشی است و بعضی گفته که عبارت از کم کردن موهاست مودی ساخته از احرام عمره
 بیرون شدیم و هر کس چه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد احرام است آن
 امام امیر حاج عالی مقام رسیده با هم نشستم و مبارکبادی بایکدیگر میرسانیدیم چون
 ما با اشاره امام هم چند مسکن بطریق اکثر قبل ازین گرفته بود بجهت آن سید عالیشان
 هر کس که ریاضت امکان با داشت مسکن و ما وای خود ساخت تا شیخ و وصول کرد است
 شمول قافله در بیت احرام بست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و سی و
 از هجرت خیر البشر علیه التحیته من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک بران
 جریخ و وار نمودار گردید گو یا منفتح ابواب عبادت برای ار باب سعادت رسید
 بجز در ویت هلال خدا مان مسجد احرام از فتاویل و مصالح چنان از رختند که افلاک
 از رنگ و حسرت آن مقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و هزاران چشم
 امید بر تر زمین آن مکان چشم میدوخت قطعه

ما که درین بودی من خوشیت رب العالمین	آسمان میگفت امین کاش می بودم منیر
بکاش چون مردم خدایا سختی درو کین	شکر املاک با هم گفتگو میداشتند
یا که جوش لشکر پروانه را بر شمع بین	بسر دکان چه قناد چون جوش گس
گاهی از طرف شمال آیند در سو مسلمین	گاهی از مشرق که از مغرب گذر سو جنوب
خلق عالم میرسد در و نی اطراف زمین	غیره نا سمعانه اطعنا را زمان
ابر هر یک بار زو گردید با فکبت قرین	لشکر احباب نبل ز بهر او شد سنگار

بجای فیض شایسته خود نشانی
 از زانی داشتند در شرف
 واقعه عید در بیت محمد و محمد
 و خدایا و الله و لا اله الا الله
 سید محمد احمد باقری از حق دوری

بیت زنده خاندان شکست
 بیت از نابینا دیدار
 آن شهید نام دار چمن
 چون شنیدی این کلام
 خفته بشوی بر خویشتن
 کای خدا این عقد است
 او را بایش ناله

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه از آن خبر میدهد حکایت

<p> آنم اسمعیل مولانا شهید حج عمره کرد جانش آرام یافت بعد چندین روز او بیمار شد و در کسوف آمد چو آن بدر شیر جلگی تدبیر با ایگفتند آن معاجین و سفوف و آن شراب از حیاتش چو نکه مایوس آمدند بود مولانا شهید ارجبند شب نحقی روز ناسودی همین بود آن ستوره مخدومه داشتی از بیعتش انکار با نوش بود آن نیش می پنداشتی بار بار و گفت مولانا شهید خیز بیعت کن بخور نهامی او تیره گشتی مادرش چون این کلام باز گشتی کای پسر زنیسان مگو </p>	<p> همسره سید چو در مکه رسید صید مقصد یک بیک در دام یافت طاقش شد طاق و لبس ناچار شد چاره کردندش طبیبان کثیر از هنر صد رنگ رنگین رشتند بود در حقش لبان ز بهر ناب جسد مالان دست افسوس آمدند روز و شب در خدمت او پایبند همچو ماه از غم بفرمودی همین از نفیس سیدم محسوس مینمود این گل بچشمش خار را نور بود آن نار من انگاشتی مادر این طرفه خوان از حق رسید هر که نخورد آه برو که داد گوش کردی زان شهید نیکو کس غلام خود نسا زد پیشرو </p>
--	--

دورم مسعود است او را کبر
 بر باران گشودند چوین
 حواجز را دور بدینیا
 چون گشت از نایب
 خواب کشته بدین
 خواب چو منتقلی گنج سودا

دیده های علی صید بود
 دیدم خواب و دم بیم بود
 دیدم در صد نیر و دم نیر
 دیدم یکب آن قیامت بود
 کین زمین گم است چون
 آفتاب آید بر یک
 عالم از زاری درون و دوزخ

عالم از زاری درون و دوزخ
 آفتاب آید بر یک
 کین زمین گم است چون
 دیدم یکب آن قیامت بود
 دیدم در صد نیر و دم نیر
 دیدم خواب و دم بیم بود
 دیده های علی صید بود

[illegible]

جانب مقصد روانش میکنند
سایه گویا که اعمی نور دید
سایه نه همایه نور البصر
خورم و خندان چو باغ اندر بهار
با اخلاص احباب همنشین
گرم در هنگامه عیش و نشاط
چیت این سایه گویای خوشحال
کیستند این قوم ای مردنکو
سایه شان ظل فیض سرمدیت
دور کن انکار تا از ایشان شوی
زنگ انکار از دل خود پاکشت
تا از و بیعت نمایم آشکار
شد پس یک هفته در دارالسلام

هر که افتد کامرانش میکنند
 اندران افتادگی از دور وید
 طرف سایه آمد از دورش نظر
 اندران سایه خسلایق بشمار
 هر یک سید اب از مار سبب
 هر یک بایار خود در اختلاط
 خواب بین از هر سو سپید حال
 حال نعل ستفل را باز گو
 گفت این جسد گرده احمدیست
 تو از ایشان شو که نازیشان شوی
 چون تنه های گفتگو از خوابست
 گفت ز اسمعیل سید را بسیار
 سید آمد کرد بیت شاد کام

سایه این اوجش از سوخته
میزن بر آن چرخ فصل درویش
بگذراند از رقبه بیفش
پیش نشان اطوار و کز خدا

۹۴

بیاموختن سبب شد
و درین راه توبین جایگاه
برایش خلایق خلافت داشت
نیز بیاموختن نمود

کتابخانه

پروپوزیشن
سید داؤد زکریا صاحب

حکایت دیگر

ز بلغنا بر یک قافله در رسید
همه دین پژوهان و صحرا نورد
صبح و طبع و جسم و وسیره

چو سید بام القری آمید
دران سه صد و چند بودند مرد
از انجمله بودند که شرفیق

کبریا و نور و تصنیف آن سبب
پیش از حج و عمره از شایسته و پیر
سوی شرف مبارک از این پند و اندرز
حضرت زکریا است که این سنت نامدار
سوی شرف مبارک از این پند و اندرز
سوی شرف مبارک از این پند و اندرز
سوی شرف مبارک از این پند و اندرز

نام و کمال بیخود و بی ارزش
 بیکم که ز دل قرآن مجید
 ملک بود دست و کلاه
 و از آن رخ نهالان بران
 و خفته آن سنگ با وجودم زنده
 کار را نیامده از غبار خشم
 بر ملامت مقدس این عالم
 وقت ذبح چون شوق

عبدی از قرآنی درسی کجا
 سر عبارت از سنگینه زدن
 بیچشم حلق رخصتوده
 جو زبان واقوای و محاب
 یک چون شهاب تاب
 چون روزی بی طول
 بیت اندک انطیم و سعی بین
 الصفا و الموده شادانه بین
 سادت غلطی ریافته نازک

برای خود و حاضرین و غائبین که بایشان دست اراده داده بود مودی فرمودند
 و یکی از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از ان تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
 که ماسا نوا عیلم این دعا تا فوق السام رفع ساختند که اینچند این بنده عاجز مستمند
 با قاطعه نیازمند آن که بعضی انضال بهمال تو باین عطیه مرضیه بی روی ریا مفتخر
 و مباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینها را بدینا ملقب بلقب حاجی
 نسازد و در عرصات نیامت اینها را جز تو کسی ننوازد بست و چند سال بدین
 عاجز امقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردد
 امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشند و چون امیر حاج
 آفتاب از ماقه تیز رفتار فلک دوار فرو آمده ندای حج مبارک بگوش یکد گرمی
 رسانیدند و هر یک کمال سعادت و ثنابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام میگویند
 و از عرفات سه کرده طرف مکه معظمه است شدند و بهر شب تاریک و در فقه طاهر
 گشته نماز مغربین او ساخته و بستر را خود با آرمیدند و چون صبح صادق صادق و میدو
 همه از خواب سر برآوردند نماز صبح او انموده خطیب خطبه شغل بر جبهه خدا و اجمال
 و لغت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و
 بسط تمام و غیره مناسک پیاموختند اگر خلاص عوام الناس بجز و طلوع نیز اعظم توجه
 مناسک کنند و خواص اهل علم بعد جماعت خطبه بگرای آنظرف گردیدند و مناسک بنیاسیل
 شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام برار گشته

صفا و رواج و در دین
 بر اینست این مناسک شریف
 اند و زیاده و زاید و اسرار و در
 مناسک بگذرانند و در
 چنانکه مشغول می مانند

حاصل کلام روز چهارم در دع
 از شهر ذی الحرام الزین پی
 اسرار و فایده حاصل کرده
 بلکه منظور رسیده بمانند
 خودی آرمیدیم و بیا نزد دع
 شهر مذکور بسادت و همای
 حضرت ایشان مستند گشته
 تمام شهر ذی و در رمضان
 شهر صفا تا است در بلاد
 با شغال طول و صلوات
 اداسه و اتفاق افتاد
 فوده آن امام بام
 بدین سبب علی حده
 در این حالت حازم و در این
 و این که در این

کلاه گرفته احاطه افغان افغانی
 اوجده کعبه در دست شهرم
 سواران در راه بیابان
 شکر و دیوان به یاد و به یاد
 بود که سیدی از دیوانه به یاد
 با کلاه و به یاد

لا اله الا الله فرغ کلی یاضه بگلشت چمنستان کن دوم که محمد رسول الله است
مازم گردیده بترانه این ابیات ترغیم گشتند قصیده مدحیه و نعت و شکر کائنات

و آنکه بنیاد و بنیان در اهر حادی الب بر کشا
 جانم عیش انبار کن ریحی بکن بطفه نما
 بهر سکنه می روم سوی منز از مصطفی
 بر روی انداز و روح در روان محبوب و ملاذ
 اسری است و او را یک سفر خوش مجیدش شکا
 یک خادوش روح الامین دیگر دلال یار سا
 چون او نبسته تا کنون بر صفه هر دو سر
 روی سفر اهل حرم ای مصداق صدق
 تنها جانک آینه می خوش داده داد غم
 گران در زیر سایک تلم غصه بر خاک فنا
 کفر و ضلالت سوختی پر دانه سان کبریا
 نکبت چرا کافرن ای شافع یوم اجرا
 برآل ذوالاحسان تو ای مقتدای صفیا
 ز مهر سنت شریعان شیخ الشیخ اقیما
 عالم از دآگنده شد از پیروی مصطفی

ای ریاربان محفل کش برآشتران بادیا
آهنگ عشرت ساز کن درهای شادی باز
با جنس فکینه میروم سوی مدینه میروم
آن خاتم سغیران شاه و خطیب سلطان
ازد الضحی تا جوش سرانگشت افش شد قمر
آن حمة للعالمین بیشک شفیع المذنبین
تا نقشند کان و نون بسته افش از خندان
ای مرشد ابل کرم وی مقتدای محترم
چون در جہاد آوختی بن خون کافر زخمی
کسری و قیس را چشم رفتند در قعر عدم
علی بن اوسختی زان شمع دین افزونتی
دین تو در حصن الحصین دار الامان یونین
تسلیم حق بر جان تو بر جملہ یاران تو
بر احمیت کوار جهان بدو شرک از بر کن
ز پیج باعت کنده شد پس در جملہ انگند شد

شده و چون به
بود که کسی از دیار بندران
بافت صبر بخانه فرزند
درین پنج ماه و پنج
در سده و ده روز که درون آن
فروریات ایشان بر زمین خود
لازم گردید که این شخص سال
فرزوان دارد و این مختصری

۹۸
کشت چمن ابرو را با شمشیر
چشم بر بال شمع ساکن
چشمکینه و قشقه و زلال
چشم را زندی بود ز لندانه
چشم را فاکه و دانه
چشم را فاکه و دانه

چو چرخ چرخان
خود را گرداگرد اعراسیان دست
نقاول و نقدی دراز و غریب
خود هر چه میبارم غلای این
بیت
این رو باد و دسم از غریب
کوبه با کوبی زینهار مقادیر
سلجق شده بر شاه شدند شمشیر
اول میکسر الطلم ان کربابا

[illegible]

مختصر سیرت ابی طالب
در بیان احوال و سیرت
و در بیان احوال و سیرت
و در بیان احوال و سیرت
و در بیان احوال و سیرت

تهنار و در حال چه خواهد بود بیت هر که درین راه به تهنار و در چه خواهد بود گون به تنها
رود به اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و احزاب هستند از هر دو رئیس یکی ازینها
او در نیم راه بر کو بی فعی و فعی که میوه بسیار است سکونت و قیام میداشت و در ششم
ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بر شرف ملازمت سید عالمین چون نام خود
بهره اندوز سعادت گردید و بمصافحه و معافقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشت
مسکنت رخصت نمود و حضرت یک جونی برنج و یک تهرانی پاره و پنجر و مال بطریق
ضیافت و معافی بسعد مذکور عنایت فرموده حضرت ساختند و خا خا اندیشه که در
غنچه دلها قافله پیچید بسیم فضال الهی سندی گشت بعد قطع دوسه منازل در
صفای وادی رسیدند و زیارت قدسه عاشقان محمدی و هر حلقه رحمت سربان
احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم البینی البرعی که قصاید ایشان چون شمس بر ابد النهار
مشهور و معروف است فائز گشتند و نیز بمنزله فایز الانوار بن عم سید الابرار
علیه صلوٰۃ الله الملائک سبحان حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب
رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منزله
در نیجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافله را بدست او نهاد و این قبر شریف را ساکنین
آن قریه ابو ذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و اصلی
نمیدارد و قبر ابو ذر علیه السلام در زبده کنج میل مسافت از مدینه طبعه دارد و مشهور
خواص و خواص است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

خواهند آمد با این حال
دران سفر از غایت مقام حضرت
سوز دوم بدین شرح
از خجاست سفر شب سافت
پیشین نیم شب سافت
بریده در منزل سیدیک از خجا

فرموده سید بنویس
بشاید در آید نوای شادی
صدای مبارکادی بگوش
یک گیمر ساینده و ماه و مقصود
از در می دیدند و ثرات
مادات که از خجاست سید با تراز
ساح انصال از دیو جمال

بسان ابو در اسی با ندر
فی جلد مذکور است
که مطاب قافله را بران
که سینه است سنان
که سینه است سنان
که سینه است سنان
که سینه است سنان
که سینه است سنان

همه قافله زان لایق است
 سوی مقصد خوشین است
 در شب پیش از وصول
 منوره علی ساکنه الصلوات
 طبیعت حضرت سیدالسلوات
 بیاید باجایق و از شدت
 سحر حق می وصلع قافش
 جان و بدو چو در شبان در
 حجاب سالت پناه را بختیاب

قفلی را منقاحی باشد و زان حالت پر ملالت امیر جهان این قافله باریس آن گاه
 شقارت پزده که رشته اخوت و وفوت فیما بینهم مضبوط و مربوط بود و دو چار شده بیک
 را بشناختند و بزودی پیش رفته سلام کرده و رسم معافقه و مصافحه با هم سلوک داشتند
 و گفتند که درین راه ازین قافله دست تعرض بردارید زیرا که اول درین قافله جز خوراک
 و پوشاک از قسم مال اسباب هم نیست و ویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضماعت خود
 اینها را باین داده این طرقت فرستاده از آنجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون
 آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که ملو و مشون از زر مغربیت بدینال
 مامیسد و ازینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید امکاشت
 و مرا همون منت و احسان خویش باید پذیرا داشت متنوی

پس بایگی قافله مغربی است میغرب نشان گر شود آفتاب همه ناقه اش حامله از زر است رئیسش چو این مرده از وی شنید روان رفت ناگه بکوه بلند ازان بانگ آنجمله جمع آمدند شد از برکت سید کائنات هم از برکت آنکه همنام است	بر از گوهر و در هم مغربی است و لے مشرقش دان پر از زتاب همه محملش معدن گوهر است ازان دست بردار شد آن شنید بشکر یکے بانگ زد آن نژند چو بر و انساگر و شمع آمدند علیه السلام و علیه الصلوات رضا جوی ایزدی کام اوست
---	---

دیر کی ازین راه ستا خود رسید
 بی کینه شان نماده نشی
 دنی میا زنده باقی بخت
 فیض انوارت مغفرت و مای
 میفرمایند چون شب بگذشت
 و قافله ازین راه رسید آن حرم
 ازین توید و رفت چو در میان
 را اطلاع بختند
 قطعه
 بهم از محبت است آن مرغ
 که قوه عبادت آن بی
 دارم اسبیده آن بزم
 که داند دست خویش بستان
 ای خوش آن موی راه روی
 که تو آتی در راه نمائی

السلام ای شکر باری
السلام ای در دین ابرار
السلام ای زین و زین
السلام ای سکن خلد
السلام ای شاد بر بایل
السلام ای قاصد بخت
السلام ای آفتاب صفا
السلام ای صبح صدف
السلام ای دست و پا
السلام ای ماتی کم زلف
السلام ای سر در خیمه
السلام ای ناظم فیل
السلام ای دارت فلک
السلام ای سوسن افسان

طسره آن تشنگی که سیرایم	توز لطف تو کرم بفرمائی
ای غلی شهر دوست نزدیکی است	چون نگرودی درو تماشا می

قصه کوتاه وقت عصر بود که اجرای رهنمان رونمود و بفضل تعالی از دست ایشان
نجات یافته آنم مغرب که وقت غیبت شفق است در ذوالحلیفه رسیدیم ساعتی
در ان مقام برای قضای بعضی حوائج مکث واقع شد بالاخری قافله بیشتر روانه شد
نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض
بهرت مقام واقع شد باقی شب بعضی از آن بخواب بعضی در غسل و تبدیل جامه بر شد
و بیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش اشد داخل مدینه خاص شده در سحر
شریف رسیدیم و بعد از آنکه نماز اشراف رو بروی مواجبه اقدس استاده بترانه این
سلام مترجم گردیده شایده مقصود بکنار گرفتن و گفتیم سلام فی نعت خیر الانام

۱۰۴

السلام ای نورب العالمین	السلام ای محط روح الامین
السلام ای صدر بدر و جهان	السلام ای فیض بخش انس و جان
السلام ای بادشاه مریکلان	السلام ای قبله صاحبان
السلام ای رویتو شمس الضحی	السلام ای موی تو لیل الدجی
السلام ای نائب پروردگار	السلام ای قاسم جنات نار
السلام ای مصطفی ای محبتی	السلام ای مقتدای ابتدا
السلام ای سید عالمی نسب	السلام ای معدن علم و ادب

السلام ای بانی جهان
السلام ای غایت شادمان
السلام ای گلشن شادمان
السلام ای ساقی بنام عشق
السلام ای فیض تو بالذات
السلام ای باوردین اسلام
السلام ای معبود جهان
السلام ای خالق ناز و

بعد از آن بر آن دست و پا
 آن غنی آن فقیر بیک نام
 بعد از آن بر صدی آن جوان
 بعد از آن بر صدی آن جوان
 بعد از آن بر صدی آن جوان
 بعد از آن بر صدی آن جوان

یا شفیع المذنبین دستم بگیر
 یا رجا المرحمی کارم ساز
 یا امام الانبیا بهر خدا
 یا رسول الله بفریادم بیهوش
 در پذیرای شاه دین زین شهادت
 هم بتو بر آل و اصحاب تو هم
 خاصه بر آن منبع فضل و وقار
 آنکه صدق و فضل احسان کار است
 هم بروح ان امام العادلین
 هم بر آن سر چشمه حکم و وفا
 هم بر آن غور شد چرخ ابتدا
 هم بر آن دو گوهر گوش قبول
 هم بر آن شش کس که از ده باقی اند
 هم بر آن واج و بنات تو تمام
 خاصه بر آن روح آن اقطابین
 بعد از آن بر با قسبح کمال
 بعد از آن بر کاظم میکوسیر

یک سلام از بند خود و پذیر
 باب لطف خود بر ویم کن فراز
 وار بان مارا از آفات و بلا
 یکسم جز تو ندارم هیچکس
 صدر در و دو صد نیاز و صد سلام
 بر هوا داران و احباب تو هم
 صدر دین صدیق کبریا رخسار
 ثانی نشین از بهانی الفاراست
 قطب حق فاروق عظم شاه دین
 شاه ذی النورین عثمان با ضفا
 آن علی مرتضی شیر خدا
 یعنی آن حسنین ابنار قبول
 آنکه اندر بزم عرفان ساقی اند
 هم بر اولاد تو اے عالی مقام
 کامل ایشانست زمین العابدین
 بعد از آن بر صادق فرخنده حال
 بعد از آن بر موسی والا کمر

تبارت آن حضرت خاتم النبیین
 که تاب و فالو فانی اخبار
 دار المصطفی تصنیف کرده است
 بجای خود بطریق کبریا رفت
 چند بیت دیگر چنین است
 اگر از او در باران فانی

۱۰۵

و در دوزخ است و نور دوزخ
 در زیارات آنکه آن بکره
 طیب و نایم بهر بهر و احد
 در ساجده نهانند سحر و جاد
 در ساجده نهانند سحر و جاد
 اجواب و میخورد و فیض
 ساجده که در ساجده

بیداد اعلی با حق و یوهیم
 بشاک از آن اقدس نبوی
 آن حضرت بود و خدایا در
 بنوی که یکسانم بدان
 لا اله الا الله و محمد عبده
 لا اله الا الله و محمد عبده
 لا اله الا الله و محمد عبده
 لا اله الا الله و محمد عبده

زین باغ اقبال همی در آن
 عکاسی بران همی در آن
 کل اندرین مانه در آن
 بهیچ سبیل یکین کلاه
 نسیم درین نازکین
 بجای همه خاک درین نازکین
 لایق ناله را که بی ناله
 دشت بر دایه باران ناله

آنم جیکه تا دو ساعت بخوبی مراتب نشسته می مانند و احیاناً بعضی اشخاص خاص را
 با خود باین کراست اختصاص بخشیدند چند بار رقم را بهتری اشارت میفرمودند و یکین
 علامت آنکه جسد شریف نبوی از رکائیکه سید مراتب می نشستند دو درجه مفاصله و همین قدر
 تفاوت پایانی داشت و کیسود بالانشستن میشد که حجاب بود قبول نه نمود و بعد
 بست و نیز در لشکر برابر سرماناخت و از دست تطاول و تقدیری خود سلطان گما
 را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
 برنج نوشت غراب در گنج گول خیزیدند و اغنیا در حصار قافم و هموار آمدند برهنه تن
 حر با و در چشم بر آفتاب دوختند و شهابان مجوسان آتش می افروختند اهل قافله
 که کلام جمیع هیچ رفت سرمانیداشتند دست پاچه شدند و حیران و بجز نقد ثانی
 هر که شام گلها بیهیزی مینمودند چون کاکل هوشان پریشان ابداب افسردگی بود
 عالمیان ماند در سوگم گر محبوش و خون گرمی در کاشانه عدم باعقا انباز مثنوی

دلداری کجا قاصد می گشتند
 از آب زلال کوه منقوشی
 یار تو بگویم شوقی آید
 سیری دینا طلب از آن آید

هوا شد اشک ریزان چون میمان شده یکبار روی باغ سازد غلط در لرزه بود از جنگ سرما خیزی شمع درد دمان قندیل جهان شد سرد از کافور خواری بهار آخر شد و فصل خزان شد	جهان افسرده چون طبع لیسان فلک با حمد بیسری همیکرد زره پوشید آب از جنگ سرما ز دست دستبرد بر دبی قیل هوا میسر و چون کافور یاری چو گر بایر شد سرما جوان شد
---	--

سیری مالک کمال
 سیری شاق ز دیو یار
 بست مجال این خفته
 تباخت و شمشیر
 جناب سیال و ان خفت
 ما خوبت بیدار شدی

که سینه و تبسم شد از آن
 میکند کلامی که آنون بگوید
 که بایر رفت که با قافله
 از آن سیران سیال و ان
 چون از خواب بیدار گشتند
 در سالمان سوزنا و انداختند
 غرق بالایطاف به سنجایی
 غشاق ندادند

صفت این شاعر را که در این کتاب است
 که در این کتاب است که در این کتاب است
 که در این کتاب است که در این کتاب است
 که در این کتاب است که در این کتاب است

بهر کج رفتار صد مکر و غدار و نهان
 مهر و کرمش بر سر مهر است از وی اخذ
 گاه یوسف را از آغوش پدر و را فکند
 اتفاقاً یک دو کس گرد و صلی با خند
 یک دو کس را گردی شادان و غم یافته
 چاره باید ساختن ناچار باید ساختن
 ای علی بر خیز با احمد بسوی مکر و

اکنون وقت آن سید که قصیده نعتیه که نوکر بر خاسته مولف این نامه که است شماسه است
 آویزه گوش مستعان ساخته مسرور و مخطوطه نایم و گوهر آردار آفرین و جواهر و دایره
 تحسین از هر گوشه دامن دامن بر پایم ابیات نظم

مگر نت ملک دلم شاه غم آسانی
 متاع صبر و شکیم از و بفارت رفت
 ز رخا حادنه چون گل تمام محروم
 بباغ دل کند انشاد و بلبل طبع
 تمام سوخته اساس میشود بهیات
 ز رشک دیده من کاب و رنگ گریه است
 ز سوزش تو من ای ناکه خست چیلنم

به فوج بے سروسامانی بر پیشانی
 چو از سموم خزان بهاریستانی
 چو غنچه خون جگر سیخو ریم پنهانی
 هزار مرثیه موقوع غزل خوانی
 اگر بدیده کشم سر صفایانی
 فکند خاک بر معدن بزمستانی
 که خفتگان عدم راز خواب خیرانی

بهر کج رفتار صد مکر و غدار و نهان
 مهر و کرمش بر سر مهر است از وی اخذ
 گاه یوسف را از آغوش پدر و را فکند
 اتفاقاً یک دو کس گرد و صلی با خند
 یک دو کس را گردی شادان و غم یافته
 چاره باید ساختن ناچار باید ساختن
 ای علی بر خیز با احمد بسوی مکر و

نویکی خند و جرات بر لبش
ز اهدایت جان زنده خویش
ای بی گشتن و ماجده میان
علی آرزوئی بلبش دان
کنون من سال چندی بگذرم
در ای یاد کاری می گذارم
کجایی که نزد تو شمار است
رو صد سی و نه از تو نذر است
دشمنان سی و نه روز می ماند
در طوفان و در غلغله

بلکه زاید اقامت و رزیده از ملاقات فیض آیات خود مریان و دوستان را با حق
بنواختند و درین مدت مجلس و عطف و تذکر و محفل بند و نصیحت و پندیر بخوبی بیاراستند
و شمع هدایت و ارشاد آن گروه دین پژوه افروخته بنبیج مستقیم و منهل دین قدیم بهری ساق
مستقیم

دو مہ در پسند رکלקتہ مانندند
نمودہ چند کشتی را کہ ایہ
در آغوشش کہ وہ چون نشستند
در ان اسباب خود ہا بار کردہ
فلک بودہ است آن دریازخار
فلک را یک لال اورا ہزاران
مہ نور اپرا از انجم کہ دیدہ است
یک کشتی امیر المؤمنین بود

شدند آن ماه با چون هترایان
باشش ماه منزلسا بزیدند
رین شش ماه گنجش که آرام
میرالمومنین در مسکن آمد
ده شبگیر شب شد صبح روشن
بهر آه عزان رازندگان

پس آنکه آیت هجرت بخوانند
شدند این بچه کشتی بود و آ
کمره ای عزیمت سخت بستند
خدای خوشن را یار کرده
هلال آساوران کشتی پدیدار
چو انجم هر یک کشتی سواران
چه دیدن کس بگریه نشینست
هم اهل بیت و با وی قرین بودند
ز مشرق جانب مغرب شتابان
پس از شش ماه در وطن رسیدند
همی دیدند هر یک کام نام کام
تو گوئی جانفش رفته درن آمد
جهان یکبار شد همزگ گلشن
بهار آمد به بخت کامرانی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرهان على
حقه والهدى
إلى صراطه المستقيم
والسلام على
الجميع
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرهان على
حقه والهدى
إلى صراطه المستقيم
والسلام على
الجميع

۱۱۱
فرموده اند در آفرین گیتی
ای بیکت یعنی و بیست و یکم
این شهر را بنامش نهادند
و چون از راه شادان و خوش
ساختند آنرا به نامش نهادند
و چون از راه شادان و خوش
ساختند آنرا به نامش نهادند
و چون از راه شادان و خوش
ساختند آنرا به نامش نهادند

عبد الرزاق صاحب كتاب الامام
دار الشانينار والارسلين شاه
قاسم البدين شاه
باب حضرت صاحب في الدين
از نفيسه ايجاب خاين
بسم الله الرحمن الرحيم
مغفله نوشته بودند
فارس

اندره انوار و حال بسیار
 کربان اندامی در کار
 مقامات الهیه بنام علی بن ابی طالب
 بود و حایت سوره پس
 اندر و اضطراب بودی
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست

اما بعد عرض سلام سنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
 سر و من آنکه الحمد را بعد که فقیر و تمام قافله بخیریت و معافیت تمام در که معطره آخر ماه شعبان
 تا وقت تحریر روان بلده آمین هستیم و بعد حج عمریت زیارت مدینه منوره و اریم الله تعالی
 بعنایت خورشید مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امید و ارجیه و اقیه مگر که آنجناب
 بستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارت و عنایات محمده رضعه از و نگاه
 حضرت رحمان جل شانہ این فقیر یافته است پاره ازل که این وقت ضبط آن بقیه
 میسر است بنابر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سایر برادران مومنین که بسامع ایشان رسید
 عرض میدهم درین عرض هم طهارت نعمت او تعالی است که صورتی از صورتش است و
 ملائق این عرض بنابر آنست که از بکرت جناب عالی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتدا
 آغاز شد و وزیر تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عاقر موده اند بفضل او
 تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امید واری اوجیه و اقیه علی المردم است
 تا که حق تعالی به مقصد اعلی و مطلبی رسانی رساند و هدایت و رحمت عامه فایده کنش
 جا به غفلتین گردد و هر آری که کار آید پس منجمله آنبا نیست که در تیه اسباب روانگی از و
 بود و بودم و مشاغل کثیره برادر و مستد و غیره بسیار و بکار میانند تا که از صبح نوبت
 به غم شب میرسد در همان ایام شبی بچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان نوبت
 مختصر از سعی و تر و در برادران مومنین باعداد و اعانت دستهای نیک مکان نباشد
 بود و در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد و بر و من نکال

ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست
 ان در گذر گشت از دست

او بنا بر فضل و کفایت
 این محبت بانست و کفایت
 برادران مومنین باعداد و اعانت دستهای نیک مکان نباشد
 بود و در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد و بر و من نکال

که کتاب دفری معون
است و آن مقام شریف
باز باشد و جای غفلت
در جوار اعمام
در سبب دران
باز این رخ بیاورد
بوی در جوار کبریا
بوی در جوار کبریا

چنان مفهومی گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب
مردم بار شده بود برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین نشده دانستم که اگر تقصیر کسی خواهد
بود پس من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد و دران تقصیر شایسته آدمی سواری خود
دران کشتی نمودم از جانب غیر ارشاد شده که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی را
کرده بطور معین گشته بود که دوازدهم انکدام که سلامت و حفاظت بهما رسیدند و هرگاه از
کلمه روان شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید و روح دریا
شور کمال اوست و شوکت و دبیر و مطهر آن که حق تعالی او را عطا فرموده بدیدار
گشته با فقیر ملاک کرد و بمقابله مواجه است و الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظ که عیب
و بیعت خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تقصیری و آنکساری پیش آمده
شود چونکه گاهی او را ندیده بودم و کمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و بیعت
آن شجب شدم فلان را بنام خیال مشاهده حضرت ذوالجلال بهم جلاله جلال بود که
غیبی و غفلتی از آن متوجه چون بیعتش دیدم و درخواست او معلوم کردم عیب
و ترس آن هلاک نفس من اثر نکرد و سپرد آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو
هر دو بنده خدا ایم و ما را از التجا بوجهی کار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه
تو من و آسمان و زمین و مورچها و همه مایهست قدرت ماکل خود یکسان هستیم
و هیچ و ثنای عظمت و کبریای حضرت حق جلوت عظمت بیان ننمودم آن روح این
بیان شنیده از ما بجا رفت فلان ما شادان معلوم میشد و آنوقت که جهاد بقای می
نمودم

شسته راه از جوی
تجلی نور داشت که از غرق
را داشتند که در کسب
چو جوی از در کسب
باز در وصف آدم که خاوند
از غرق شدن من پسندید

۱۱۳

آن که از آن کی مقام عالم
بدر و آرد و دستش
کنده از دهنی بر آمدن
دوست خود دست کی مقام
داد کیفیتی که بشم
نمودار شده فرمود که در آن
خواهم بود چون که جهاد عازی
نمودم

این زمین عیب است
که در آنجا
دو فرستاد از جهاد
نمودم

چنانچه بود که شرح و تفصیل
 چنین است و این نقطه ایست
 که باید در خاطر رسیده
 که این غایت غفلت است
 که این غایت غفلت است
 که این غایت غفلت است

از لای بدن در ویش را رخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد
 و هر خوش حمت آنکس در آن وقت اولاً بآل آن مرد و پیر که هر چه معاضه میشد که او را بخواهد
 سعادت آنکس فوراً برود و ثانیاً عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریا
 شد که هر که امسال حج خواهد کرد و سبب تو بنابر آن که تو در آنجا خواهی بود و همه با بخشیدم
 و چون که جهاز حمادی ملایم رسید و استعداد احرام کردم فقیر غسل مینمود و چندی از زقا
 غسل میدادند و اعانت در آن کار میکردند مغفرتی بخشیده در حق بهما کاین عمل
 نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند من بعد که وقت تلبیه رسید شغفه در آن
 جمع سبقت کرده به تلبیه و از خود را بلند ساخت غنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
 از تو تلبیه بگوید تلبیه اش را بانی شنوم و روز حصول شرف سعادت دخول در که مغفرت
 هرگاه که از یزدی طوی گذشته متوجه گذاشیدیم تا از آن راه در انیم حالی عجیب برین
 که شورش متغیر دست طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضاران واقع و آسمان اثر اثر
 جلوه گر نمایان میشد لیک که میگفتم بشاید میگفتم و این گفتن مخالفتی نداشت که بود و اجابت و
 قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فسخی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض کردیم
 در آنحال این مصفون بر تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنگار و شرمند
 از بلاد و ز دست بحر و ما من تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین
 و چنان خوانند در آنحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها
 چه گفته اند یعنی آنها خود متحقق کمال غنایت و رحمت اند و خصوصیتی بیدارند از تاری

بجور رحمت حاصل فرماید
 من بعد از آنکه بهیچ
 رسیده بود و آنجا که بهیچ
 بودند ریائی و غرضی
 وقت میشدند و این صفات
 به تمام مومنین رسیده بود

در دل ایامی که ضعیف شده
 باشد از این مغفرت محروم
 نماند در لیل القدر و در
 رمضان فریاد دعا بسیار
 نمود و خصوصاً گریه شده
 و اجابت را متوجه آن دعا
 دیدم که هر دعا قبول و در رسد
 حق تعالی آنرا از آلودگی
 آورده و جلوه بخواهد فرماید
 باین بیان بیدار آن مردم
 و شان را از خواب بیدار
 ظاهر اندک است و اینها
 اینها بیست و چهار
 بشارت اند و در آنوقت
 بشارت اند و در آنوقت

سر هربیت این قصیده نگر
 هست در مدح آنکاز فیضش
 ای ز عشقت آتش افشاده در بر سینها
 بوی زلفت را صبا چون در دیار چین ساند
 پیرین عشق است من و مرا مرید صادق
 تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من
 شرف عشق تو آمد دین و دنیا با خن
 جان و دل بر کوز من صبر و توانای تمام
 چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و جرم
 حاصل عمرم ز عشقت چیست و اتم سوختن
 ز بیم و باک گداز کن بسیاری کفون
 داور دوران و زیر الدوله دریا کرم
 ذوالعالمی و الفاخر مصدر فیض اتم
 راست گفتار است هم را پیش من است شرم
 زبده ارباب فضل صاحب علم و عمل
 زنده پوشان تمناعت را تو آتش تکیه گاه
 ساجی اندر کار نیک و سامع اندر زویند

که هر وقت بهجاست با ترتیب
 بر و بحر و سحاب یافت نصیب
 لطف کن بر با شقان از چهره بر نغمه کن
 از تیر آهوانش جلده مانند ادرچرا
 هر چه با گوید بجان آریم بی چون و چرا
 از رخ عالم نور ساز ای بدرالدجی
 نوشتن را سوختن هم دشتن خون و چرا
 ذره لطفت ندیدم چیست این جور و جفا
 چیست این بی رحمی تو چیست این کرد و نفا
 از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نفا
 میروم نالان بدرگاه امیر باصفا
 ناظم نظم امارت ناشر جو و دوسخا
 ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا
 نیک کردار است و ذراتش بار و یوش پر جفا
 حامی دین و دول هر دفتر محمد ز کا
 برک ساز بی نوا یان مر جاصد م حبا
 دست او دریای جو آمد دلش کجای

کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی
 خطبه دار در برابر دروازه
 نسخه خطی از کتاب
 کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی
 خطبه دار در برابر دروازه
 نسخه خطی از کتاب

بهرت من است باشد زیندیش بلند	باز نیگر دیم بردارم کنون و دعا
لازم اودا تا اقبال دولت بردوم	لازم اعداش باو محنت و ریج و بکا
یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین	یا الهی المصطفی قدم هار المردعا
و چون در اول این ابجد به عبارت از مخزن احصیت قصیده در شرح نواب	مستطاب که بفران بیاویش این عودن بیا آرایش و پیرایش یافته یک قصیده
مصدور صفت توشیح تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیده همچنین بلج	آن ضابط بنض آبا بندج کرده آید تا اول باخز نسبت دارد
شکر صد که ز فیض باری	کرده این چرخ مقرر یاری
که چهل ساله احوال امام	مرسم گشت بآیین تسام
قلم از سر بخود ویر بالید	که سدرش تا قلم لوح رسید
محمدرقم پیشه آب حیوانست	بلک تسیم ریاض ریضوانست
صفحه اش جمله خیایان بهشت	سطر سطرش گل در یگان بهشت
چونکه پیرایه انجم گرفت	مخزن احمدیش نام گرفت
سال تاریخ چهستم ز سر ویش	این چنین خروده سانسید بگویش
که کنم بر تو من این راز عیان	مان بگو این چمن باغ جنان
و به سرش محمد جهاندار شاه	سر بی القلم هم سیادت پناه
بپاس شانه زوده از فضل تویم	مخزن احمدی شده مرقوم

در این جامع اکفرو انجمن
 شایسته کان الدین و جامع
 و کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی
 خطبه دار در برابر دروازه
 نسخه خطی از کتاب
 کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی
 خطبه دار در برابر دروازه
 نسخه خطی از کتاب

س ۲۲م

DUE DATE

ف
س

30.12.75

س ۲۲م		ف س	
۶۳۲۲			
مخزن امدادی			
Date	No.	Date	No.

۶۳۲۲

